



عشق مشکی

مقدمه:

(چند سال بود ندیده بودمش

دلم براش تنگ شده بود

زل زده بودم به سقف و دراز کشیده بودم رو تخت

ینی میشه به روز ببینمش...)

## پارت 1

از دانشگاه خارج شدیم. با دوستم السا رفتیم بیرون که وسط راه گفت:

-یه کافه نزدیک اینجا میشناسم بریم؟

+جواب پدر مادرمو چی بدم میدونی که گیر میدن السا

-برو بابا تو هم همش میگی گیر میدن گیر میدن

+خوب بریم دوستم

-حالا شدی دختر خوب

رفتیم سمت کافه و یه میز خالی بود و نشستیم و گارسون اومد گفت:

امرتون چی میل دارین؟

- قهوه

+یه اسپرسو لطفا

گارسون یادداشت کرد و رفت.

السا گفت : کافه دنجیه اینجا زیاد میام

+آره خیلی خوشگله و هم شلوغ

داشتیم حرف میزدیم که گارسون سفارش رو آورد و گفت: امر دیگه ندارین؟

-خیر ممنون

+ممنون

با یه لبخند به السا نگاه کردم و یه دفه گفت: رونا این پسر رو به رویی رو میبینی همین که پشت من نشسته

گفتم: آره عزیزم چطور؟

حس میکنم میخ شده رو من

حس نکن السا تو حس نکنی راحت تری

یه چشم غره بهم رفت گفت: خوشگل ترین پسر دانشگاهست میگن به هیچ دختری محل نمیده

+به درک منم بهش محل نمیدم

-اه رونا خیلی بیشعوری

پاشد و گفتم کجا میری

-میرم شماره بدم

+گوه نخور السا بشین سره جات

-اگه به تو باشه دوتامون میتزشیم

داشت میرفت که گفتم السا دیوونه بیا اینجا

+برو بابا تو هم بیا

دستمو گذاشتم رو سرم و آروم گفتم زمونه برعکس شده عوض اینکه اون بیاد شماره بده این رفت شماره بده. هوووف.

داشتم با خودم کلنجا میرفتم که السا گفت: بیا دیگه چیکار میکنی

با یه پوف کشدار که فقط خودم شنیدم پا شدم و رفتم جایی که السا رفته بود.

دقیقا رو به روی میز پسرا بودیم که حس کردم یه نگاه روم زوم کرده اعصاب داشت به شدت بهم میریخت که شنیدم السا به پسره گفت: دوستم رونا

پسره سرد گفت: خوشبختم

بزمن دهنشو آسفالت کنم چه قیافه ای هم میگیره

یکم دیگه اونجا میموندم آتیش میگرفتم.

السا شماره خودش و داد پسره و گفت: خوشحال میشم زنگ بزنی

پسره که نمیدونستم اسمش چیه فقط یه پوزخند زد و دوست کنارش گفت: بابا این اعصاب نداره

پسره با لبخند مصنوعی گفت: آرمان باز تو حرف زدی؟

پسری که فهمیدم اسمش آرمانه گفت: خب تو قبول نکردی گفتم به من شماره بده

السا دید اوضاع ناجوره و گفت: بریم رونا این پسره لیاقت نداره

داشتیم میرفتیم بیرون پسره گفت: گفتم شاید بخای اسممو بدونی

السا وایساد و من رامو کشیدم و میخاستم برم بیرون که پامو از در نذاشته بودم بیرون پسره گفت: اسمم آراد

پام وسط راه خشک شد و یه خاطره یادم اومد

-آراد از اون عروسکا برام میخری؟

+از کدوما توله؟

رفتم جلوی مغازه و گفتم: همون خرسه که قرمزه بخر دیگه

+باز که خواهش یادت رفت پیشی

السا صدام میزد و میگفت: رونا میدونی چند دقیقه ست به یه حالت موندی نمیخای بریم ، بشینیم

به خودم اومدم و دستام مشت شد: بریم السا

صدای خنده هاش تو گوشم بود خدای من چقدر بزرگ شده.

رفتیم سمت بیرون از کافه و آخرین نگاهمو بهش دوختم حتی منو یادشم نبود شایدم مقصر خودم بودم.اگه اون اتفاق نمیوفتاد ما ازدواج کرده بودیم.

با السا رفتم سمت خونه و وسط راه گفت: حس میکنم یه چیزی شده بهم بگو راحت باش

دستشو ول کردم و گفتم:

-نه چیزی نیست یکم خستم السا برم خونه استراحت کنم

+ باشه پس خدافظ

السا رفت و منم مسیر خونرو پیش گرفتم.

رسیدم خونه و درو با کلید باز کردم و یواشکی رفتم تو خونه و مامانم گفت: کجا بودی تا الان رونا

حوصله هیچی رو نداشتم و گفتم: شروع نکن مامان با دوستم بعد دانشگاه رفتیم بیرون نگران نباش جای بدی نبودم

مامانم آروم گرفت و گفت: نهار نمیخای؟

مغزم قفل کرده بود و گفتم: نه مامان اشتها ندارم

دیگه چیزی نگفت و رفتم اتاقم و لباسامو عوض کردم و رفتم تو حموم و یه خاطره یادم اومد

\_ارباب؟

+هییسسس برو تو حموم

\_آراد ببخشید

+با اون پسره دیدمت کی بود

-هیچی بخدا نمیشناسمش

+به من دروغ نگو رونا

-آراد

+هییس

داشتم بدنمو میشستم و فکرم به گذشته بود

همونجوری که شامپو رو میزدم به سرم و رفتم زیر دوش داشتم موهامو میشستم یه خاطره محو دیگه یادم اومد

-اگه یه روز بهت خیانت کنم چیکارم میکنی؟

+میرم واسه همیشه

-دیگه هیچوقت برنمیگردی؟

+تو قانونای من خیانت غدقنه

از زیر دوش اومدم بیرون و چشامو باز کردم و به آینه نگاه کردم و گفتم:

من چیکار کردم چرا هیچی یادم نمیاد به مغزت فشار بیار رونا

ادامه دارد....

@eshghmeshki

#پارت 2

عشق مشکی

از حموم اومدم بیرون و لباس هامو پوشیدم و یه زنگ زد به السا بعده چند تا بوق برداشت

-جووووون؟

+ السا میخاستم بگم فردا دانشگاه نمیام حالم خوش نیست

-گوه نخور رونا

+همون که گفتم

-بیا خوش میگذره

+حوصله ندارم گلم تو برو

-چی شده رونا

+هیچی خوبم

-کاش بگی چه مر...

نذاشتم ادامه بده و گوشی رو قطع کردم

یکم گذشت گریم گرفت و یه خاطره دیگه یادم اومد

-این اشکا رو نریز هیسسس

+آراد درد دارم

بغلم گرفت مثل جنین و گفت: گریه نکن

\_آراد میخاست به زور ازم لب بگیره من کاری نکردم

+باشه آروم باش

داشتم فکر میکردم که کجا اشتباه کردم که رفت و بازم چیزی یادم نیومد و مشتمو محکم زدم رو کشوی لباسام و با خودم گفتم:  
فردا میرم ببینم خودش یه نه

نصف وقتم به درس خوندن گذشت و بقیش آهنگ گذاشتم و به سقف زل زده بودم

نیست کنارم ببینه که چه حالی دارم

ببینه چه بی قرارم

ببینه طاقت ندارم

نیست ببینه چه شبایی زیر بارون

به یادش توی خیابون

منو این دل داغون

آخه حدی داره دلتنگی

چرا اینقده تو از سنگی

به اینجا آهنگ که رسید یه خاطره دیگه از ذهنم رد شد

+ تو گوه خوردی چیکار کردی رونا چیکار کردی

-بخدا هیچی اون خودش بهم نزدیک شد

+دروغ میگی مثل سگ

-چرا فکر میکنی خیانت کردم

همینجا استپ خورد مغزم و ادامه آهنگ

منکه ندارم هیچوقت جنگی

با تو

منکه جونمو برات میدم

واسه داشتن تو جنگیدم

ولی تو گرفتی از من

دستاتو

یه جیغ زدم که مامان سراسیمه وارد اتاقم شد و سریع اشکامو پاک کردم و خودمو شاد گرفتم و وقتی منو دید گفت: چی شده چرا جیغ زدی؟

با تته پته گفتم: هیچی یه کلیپ هیجانی دیدم

مامان که خیالش راحت شد گفت: بیا شام عزیزم

با لبخند گفتم: باشه میام مامانی

مامان از اتاق رفت بیرون و منم رفتم سرویس و دست و صورتمو شستم و گفتم: لعنتیایی

آروم گفتم و زدم بیرون. رفتم با مامان کمک کردم میزو چیدیم و گفتم: آخ جوووون پیتزا

بابا خندید و گفت: به خاطر دخترم سفارش دادم

+ممنون

بابا متوجه حالم شد و گفت: چیزی شده دخترم؟

نگاهمو به پیتزام دادم و گفتم: نه خوبم بابایی

یه لبخند هم چاشنی حرفام کردم تا شک نکنن گریه کردم

ساعت 10 شب بود و با مامان کمک کردیم و ظرف هارو جمع کردیم و من شستمشون

رفتم پیش خانواده نشستم یکم و بعدش رفتم اتاقم گوشیمو تنظیم کردم واسه صبح و خوابیدم.

صبح با صدای زنگ گوشیم از جا پریدم

خدا خدا میکردم آرام باشه اما آخه چجوری

السا بود و تا بجنبم قط شد و پیامش و دیدم که نوشته بود

پسری که تو کافه دیدیمش میخاد ببینت بهم گفت بهت بگم امروز بیای دانشگاه

چشام قفلی زده بود رو پیامک السا و نوشتم:

گفتم که امروز نمیام

السا در حال تایپ بود و منتظر بودم ببینم چی مینویسه و نوشت:

منتظرته ببینتون چیزی بوده؟

سین کردم و هیچی نگفتم

بعد از چند دقیقه گفت: میای یا نه امروز؟

بدون فکر و بیهویی نوشتم: میام

السا گفت اوکی میبینمت

گوشی رو گذاشتم کنارم و رفتم سرویس و زود حاضر شدم و سوئیچ ماشینمو برداشتم و از خونه زدم بیرون.

رسیدم دانشگاه و پارک کردم و رفتم سریع سره کلاس و نشستم و همرو از نظر گذروندم و چشام قفل چشاش شد.

یکم نگامون تو هم قفل شد و دبیر وارد کلاس شد و بعد از درس زیر چشمی به کنارم نگاه کردم که دیدم یه برگه سمت پرت شد

با اشتیاق سریع برش داشتم و نوشته بود:

حس میکنم میشناسمت

ادامه دارد....

eshghmeshki@

#پارت 3

عشق مشکی

با حسرت نگام بهش افتاد اون هیچوقت مال من نمیشد و تصمیم رو گرفتم و برگه رو مجاله کردم

یکم گذشت کلاس تموم شد و با السا رفتیم بیرون از دانشگاه

السا گفت: بریم کافه

یاد اون روز افتادم که یه کافه چه ها که نکرد و چه چیزایی زنده شد برام

با لبخند رو بهش گفتم: نه عزیزم میخای تو برو من برم خونه

+ اه رونا چرا اینجوری شدی همش میخای تنها باشی

- حوصله ندارم السا

یه نگاه بهم انداخت و رفت

میخاستم برم خونه که مانتوم از پشت کشیده شد برگشتم ببینم کیه که قفلی زدم روش

\_ وایسا کارت دارم

میخاستم برم که برم گردوند و گفتم: میگم وایسا

لحنش دستوری بود مجبور شدم وایستم

با یه پوزخند گفتم: تو کافه یادت بیار چی شد بعد به من نزدیک شو پوزخندت رو اعصابم بود

با خنده مخصوص خودش گفت: پس نه میخاستی ازش شماره بگیرم با اینکه حس میکردم میشناسمت

- ولم کن میخام برم

+ ولت کنم ولت کردما

- به ک...رم

+ هنوزم بی ادبی

چطور این همه مدت نشناختمت توله سگ

با حرفش خندم گرفت و گفتم: خب که چی؟

منو محکم تو بغلش گرفت و گفت: رونا همونی که 15 سالش بود و عاشق من شده بود شما نیستی

سعی کردم جلوی خندمو بگیرم و گفتم: نه اشتباه گرفتین

یه تای ابروش رو انداخت بالا و گفت: توله سگ دروغ نگو

با خنده برگشتم که برم که گفتم: بری دیگه منو نمیبینی رونا

تو دوراهی موندم و آراد هم آدمی نبود که اصرار کنه و داشت میرفت

دلمو زدم به دریا و رفتم نزدیکش و گفتم: مگه من خیانت کار نبودم؟

انگار همه چی یادش اومد و بیهو انگار چیزی یادش اومده باشه دستشو گذاشت رو لبام و آروم شصتشو کشید رو لبام و سرد سرد گفت: پس خودتی. واسه جبرانش حاضری چیکار کنی؟

تو چشاش نگاه کردم و با خیرگی گفتم: مال تو شم تا ابد

با گفتن حرفم رامو کشیدم که برم و شنیدم که از پشت سرم گفت: میخام واقعیت رو بشنوم

ادامه دارد....

@eshghmeshki

## #پارت 4

عشق مشکی

چجوی بهش توضیح بدم وقتی خودم یادم نیست چی شد که تموم شد.

همونجوری که میرفتم بیرون از دانشگاه یه خاطره دیگه یادم اومد انگار که آلازایمر گرفته بودم اما اینبار همه چی یادم اومد

داشتیم راه میرفتم که یادم اومد

-گوه خوردی مگه نگفتم خیانت غدقنه

+من که کاری نکردم

داد کشید و گفت: چرا دروغ میگی لعنتی دیدمت باهات

از ترس چسبیدم به دیوار و گفتم:

اشتباه میکنی من با کسی غیر تو نبودم

+ دیدمت تو بغلش میخای چیو مخفی کنی آشغال

-اون من نبودم چرا باور نمیکنی

+چون خودت بودی کثافت هرزه

انگشت اشارم رو گرفتم سمتش گفتم: بسه توهین شنیدم

با داد گفت: از خونه من گمشو بیرون با همون باش

رسیدم خونه و نفهمیده بودم صورتم خیسه اشکه نزدیک بود چند جا تصادف کنم.

پارک کردم ماشینو. محکم زدم رو فرمون ماشین.

درو با کلید باز کردم و رفتم تو و مامانو دیدم رو کاناپه نشسته بود فیلم میدید تا منو دید آروم گفت: بالاخره اومدی کجا میری تو دختر؟

صورتمو دید و گفت: چرا گریه کردی چیزی شده دانشگاه

-نه چیزی نشده خوبم مامان

+چرا هیچی نمیگی دختر

\_خوبم مامان

به دیدن فیلمش مشغول شد و گفت: نهارت رو میزه گلم



سرم تیر میکشید و گفتم:

باشه مامان لباسامو عوض کنم میام

لباسامو عوض کردم و رفتم سمت شونه تا موهامو شونه کنم به خاطره یادم اومد

-بیا خودم شونه کنم موهاتو

+چشم ارباب

شونه رو میکشیدم رو موهام که تصویر خودمو خودش و تو آینه دیدم

داگ استایل بودم و موهامو شونه میکرد.یه ورم ریخته بود موهامو

با تصویره همچین چیزی لبمو گاز گرفتم

ادامه دار...

eshghmeshki@

#پارت 5

عشق مشکی

با یه لبخنده محو شونه رو گذاشتم رو میز و رفتم خودمو پرت کردم رو تخت و موهام پخش شد و یکمی خندیدم که مامان صدام زد: رونا پاشو بیا نهارت یخ کرد

شاد و شنگول گفتم: الان میام مامان

غلت زدم رو تخت و گوشیم برداشتم یه میس از السا داشتم و گوشی رو پرت کردم کنار و رفتم تو آشپزخونه و نهارمو خوردم و مامان هم پای گوشیش بود.

داداشم از سره کار برگشته بود و گفت: چته شاد میزنی؟

با خنده گفتم: هیچی

یه تای ابروش و انداخت بالا و به اوپن آشپزخونه تکیه داد و گفت: من توی خلاف و میشناسم باز کدوم پسری عاشقت شده باری

با خنده یه تنه بهش زدم و از کنارش رد شدم

مامان گفت: چی میگین انقدر باز تو داداشتو دیدی رونا؟

سعی کردم خندمو کنترل کنم و گفتم: بعده دو روز دیدمش میخایم گپ بزنیم

مامان دستشو زد به پیشونیش و گفت: الان چرا گفتی گپ؟

داداشم گفت: مغزش یکم ایراد داره مامان

با خنده رفتم تو اتاقم و درو بستم.

یه آهنگ گذاشتم و گذاشتم تو گوشم

من حتی نفس کشیدم برام وقتی که تو نباشی سخته

هر کسی که مشخصاتش مثله منه

یه آدمه بدبخته

اما...

نشنیده کسی از ما

حتی یه جمله حتی

تو بدترین شرایط

نگی دوسم داری و دوست دارم نگم بهت

دیگه نمیشه بی تو تجربه کرد این حسو

شک ندارم به هیچ زبونی

نمیشه ترجمه کرد

این حسو

با خنده داشتم رویا میبافتم با خودمو آراد که دره اتاق باز شد و داداشم گفت: میشه بگی تو اتاق انقدر چیکار میکنی؟ امروز یه چیزیت هست رونا

با خنده گفتم: نه جونه داداش

برق و خاموش کرد و رفت بیرون میخاست درو ببنده که گفتم: نه گوساله درو نبند

یه چشم غره بهم رفت و برق و روشن کرد و رفت به کاراش برسه و منم به ادامه آهنگم گوش کردم

شاید اینو ندونی هر ساعت دوبرابر دوستت دارم

شاید اینو ندونی اندازه هزار نفر دوستت دارم

زنگ گوشیم بلند شد و آهنگ و قط کردم

السا بود

با خوشحالی جواب دادم گفتم: سلام عشقم خوبی؟

-چته شادی

+گریه کنم؟

-نه بابا یکم مشکوکی

+بیخیال....

-میخاستم بگم فردا دانشگاه میای یا نه

با خنده گفتم: یسسسس

\_روانی شدی؟

+روانی آراد شدم

سریع دستمو گذاشتم رو دهنم و السا گفت: خب ادامش چی شد

+بعدا برات میگم

-اوکی من برم مامان صدام میزنه+باشه فعلا

-فعلا

قط کردم و نت و روشن کردم یکم بگردم

ادامه دارد....

@eshghmeshki

#پارت 6

عشق مشکی

رفتم تو کانالای اس ام گشتم یکم و یه پسره اومده بود پی ویم نوشته بود:

-سلام خوبی اصل و گرایش

+سلام لطفا مزاحم نشین صاحب دارم

-من که صاحبی نمیبینم

آراد

میخاستم امتحانش کنم و با یه شماره ای که نداشت. کجای کارم حتی شماره خودمم نداره خیلی وقته همه چی تموم شده

با یه پوزخند نوشتم: مسترم

منتظر بودم ج بده نوشت: خوب به من چه گفتم صاحب دارم

نه خوشم اومد به غریبه ها محل نمیده پس اون خیانت چجوری اتفاق افتاد حتما اشتباه میکردم

حواسم به خودم بود و فکرام که دیدم نوشته: خدافظ و شب خوش

با لبخند نوشتم: آردم

(رونا)

با کلمش هنگ کردم و نوشتم: واقعا؟

یکم منتظر موندم تا جواب اومد

-آره خودمم

با اشتیاق نوشتم: مسترم میشی مثل قدیما؟

ادامه دارد....

@eshghmeshki

#پارت 7

عشق مشکی

(آراد)

یکم گذشت و داشتم رو حرفش فکر میکردم و نوشتم: تا واقعیت رو نفهم نه

یکم گذشت و پی ام داد:

-ببخش منو

گوشی تو دستم لرزید داشت به تلم زنگ میزد

رد دادم و نوشتم: ببخشم از کجا معلوم تکرار نشه

(رونا)

با امید به حرفش خیره شده بودم و با یه غم و خوشحالی عجیب نوشتم: بکشیم از پیشت نمیرم بهت قول میدم. تهدیدم کرده بود اگه اینکارو نکنم تو رو میکشه. منم دوستت داشتم. قضیه همین بود.

یکم گذشت گفت: بردار

با خوشحالی نوشتم: برمیگردی پیشم؟

نوشت: برمیگردم ولی خودتو ثابت کن حالا تلفنتو جواب بده

با خنده دست کشیدم رو نوشتش و تو دلم گفتم پشیمونت نمیکنم اربابم

گوشیم زنگ خورد و جواب دادم

-سلام

+س...سلام

-خوبی توله؟

+خو...خوبم ارباب

-هیشششش آروم باش کاریت ندارم زنگ زدم بگم فردا میتونی بیای پیشم؟

+بعد دانشگاه؟

-آره

+یه کاریش میکنم ارباب

-آفرین

+ارباب

-هنوز تو رابطه نیستیم اینجوری صدام نزن راحت باش

+آراد

-جان

+دوستت دارم بیشتر از جونم

-منم داشتم اما خرابش کردی دوباره بسازش

+چشم

-دیگه من برم فردا بعد دانشگاه میبینمت

+باشه عشقم

-فعلا

+فعلا

قطع کردم که صدای در اتاقم همزمان شد با قطع کردنم  
داداشم بود. اومد تو اتاق گفت: کوچولو با کی حرف میزدی؟  
با خنده گفتم: کوچولو کجا بود 20 ساله ها. در ضمن به توجه مگه من میپرسم با کدوم دوس دخترت میحرفی  
با کف دست زد رو پیشونیش و گفت: ای فضول حداقل اسمش چیه؟  
حق به جانب گفتم: تو بگو منم میگم کوچولو  
با خنده گفتم: من کوچولوام؟  
غش کردم از خنده و گفتم: تلافی کردم  
به چهار چوب در تکیه داد و گفت: کی بود؟ ناسلامتی داداشتم میخام بدونم کی بود با خواهرم حرف میزد. درضمن کوچولو  
خواهرمه من 24 ساله  
یکم حالت فکر کردن گرفتم به خودم  
-آراد بود  
تنها کسی که قضیه آراد و نمیدونست داداشم بود چون زیاد نمیدیمش.  
یکم نگام کرد و در آخر گفت: راستی از السا چه خبر؟  
با تعجب گفتم  
-به اون چیکار داری الان؟  
+میخام باهاش مزدوج بشم  
حرفش و حلاجی کردم تو ذهنم و گفتم: نهههه  
-آرررره  
+رضااااا دروغ میگی  
-جونه رونا راست میگم چند وقته در ارتباطیم  
+چند وقت؟  
-یه سال شده  
یه هوف کشدار کشیدم و گفتم: نه بابا السا بهم چیزی نگفته بود  
-حالا ولش کن تو بگو آراد کیه  
یکم فکر کردم و تو دلم گفتم مسترمه اما تو واقعیت گفتم  
+عشقم میخام باهاش ازدواج کنم  
اومد جای تخت و پایین پام نشست و دستامو گرفت تو دستش و گفت:  
-مواظب باش رونا  
رفتم بغلش و گفتم: مواظبم داداشی چیزی نمیشه

ادامه دارد....

eshghmeshki@

## #پارت 8

عشق مشکی

(آراد)

تو خونه بودم.حالم زیاد خوب نبود زنگ زدم به آرمان بعد از دوتا بوق جواب داد

-سلام توووووله سگ

+تو هیچوقت آدم نمیشی آرمان

-باشه بابا حالا چیکار داری

+حالم امشب زیاد خوب نیست یکی از اسلیوات و بفرست پیشم

-اوکیه تا چند دقیقه دیگه میفرستم

تلفن و قطع کردم و رو کاناپه لم دادم و تو فکر رونا بودم و خاطره هامون که بعد از چند دقیقه زنگ خونه به صدا در اومدو آیفون و زدم.به شدت سادیسمم بالا بود.با خودم گفتم اینبار باره آخره دیگه بعدش دیگه فقط رونااست.

تو فکر بودم که زنگ دره ورودی رو شنیدم و درو باز کردم

-س...سلام

بدون جواب دادن شالش و از سرش کشیدم و از موهاش گرفتمش و آوردمش داخل خونه

+آییییی

-اسمت چیه؟

+ر عنا آقا

یکم خیره نگاش کردم و محکم گفتم

-لخت شو سریع

سریع همه لباساش رو از تنش در آورد

بهش نزدیک شدم و با انگشت اشاره از لبش تا شکمش خط های فرضی کشیدم و نوک انگشتم رو گذاشتم رو سره شونش و دایره وار چرخوندم

چشاش تو صورتم قفل شده بود و نفس نفس میزد

یکم به کارم ادامه دادم و طی یه حرکت غیر منتظره پرتش کردم رو زمین

با ترس به حرکات و خودم خیره شده بود

ریلکس رفتم رو مبل نشستم و با انگشت اشارم اشاره کردم بیاد پیشم چهار دستو پا

چهار دستو پا اومد پیشم و جلوی پاهام زانو زد و سرش و انداخت پایین

با دستم سرشو آوردم بالا و یه بوس رو لبش نشوندم تا از ترسش کم بشه و بعد گفتم:

-شروع کن کثافت

+چشم ارباب

شروع کرد به لیس زدن پاهام و گفتم:

-کافیه بخاب جلوم اشغال

نم اشک تو چشاش بود و گفت:

+چشم

تصمیم گرفتم زیاد بهش سخت نگیرم نمیدونم چم شده بود کلافه بودم انگار. فقط رونا اسلیو چند سالم رو میخاستم و بقیه نمیتونستن آروم کنن.

بدون نگاه کردن بهش گفتم:

-پاشو گمشو برو تا نکشتمت

با ترس از جاش بلند شد و لباساش و پوشید و رفت

ادامه دارد....

@eshghmeshki

#پارت 9

عشق مشکی

رونا

صبح با صدای آلام گوشیم پاشدم و یکم دیر شده بود و سریع رفتم سرویس و دست و رومو شستم و بعدش سوئیچ ماشین و برداشتم و سریع یه چیزی خوردم و از خونه زدم بیرون

گوشیم داشت زنگ میخورد سریع جواب دادم

-کجایی رونا کلاس شروع شده

+دارم میام زودی میرسم السا

-اوکی میبینمت

+خدافظ

قط کردم و با نهایت سرعت رفتم و بعد از یه ربع رسیدم دانشگاه و سریع پارک کردم و بدو بدو رفتم سمت کلاس و در زدم و استاد گفت

-الان وقت اومدنه

یه نگا کردم بهش و گفتم:

+دیر شد شرمند

استاده هم نه گذاشت نه برداشت از شانس گندم اون استاد مزخرفه بود.

از لای در نگاه کردم آراد و ندیدم و السا نشسته بود. احتمالا آراد هم نیومده بود.

یه نگاه سرسری به کل کلاس کردم و نگاهمو دادم به استاد که داشت چیزی رو پای تخته توضیح میداد.

یه نگاه به من کرد و گفت:

بیرون

منم با نهایت پرویی انگشت فاکم رو بهش نشون دادم و زبونم درآوردم که السا خندش گرفت و گفت: حالا استاد این یه بار بذارین بیاد داخل کلاس

اونم که جوشی شده بود از حرکت من و از حرف السا محکم گفت:

تو هم بیرون

السا هم با خنده زد رو باسنش و گفت:

به چیم

همه خندشون گرفت و کلاس رفت رو هوا

ادامه دارد...

@eshghmeshki

#پارت 10

عشق مشکی

السا هم از کلاس اومد بیرون و درو محکم کوبید

-مردک حرف دهنش و نمیفهمه منو بیرون میکنه

زدم رو باسنش و با خنده گفتم:

+وللش دوستم

با خنده دستم و گرفت و رفتیم بیرون از دانشگاه.

رسیدیم به ماشینامون و السا گفت میره با رضا بیرون

با خنده گفتم: آره دیگه رضا کی باشه؟

لبشو گاز گرفت و بیخیال سمت ماشینش رفت و منم پشت سرش سوت زنان رفتم و ایستادم جلوش و رفتم تو جلد جدیم و دست به سینه ایستادم جلوش و گفتم:

رضا کیه؟

السا هم دید گیر دادم هی سعی میکرد فرار کنه ولی من جلوشو گرفته بودم. دندوناشو نشونم داد و گفت:

رلمه دیگه

پرویی نثارش کردم و راهش و باز کردم و گفتم:

خواهر شوهر بدی میشما

با خنده نشست تو ماشینش و گفت:

-گوه نخور

بعدشم گازو گرفت و با خنده دور شد

منم به پرویش خندم گرفت

به محض رفتنش ساعتو نگاه کردم هنوز 9 بود و ساعت 2 و نیم میرفتم خونه آرام خوب بود.

نشستم تو ماشینم و ضبط و زیاد کردم و با خواننده میخوندم

کم کم رفتن



همه از قلبم  
به هیچکی جز تو، نمیگم عشقم  
آرزومی  
بس که جذابی  
انقدر خوبی، که رو اعصابی  
نگی که یه وقت، حرفه دلتو، به روت نمیاری  
عاشق اون لحظه ایم که تو  
بگی دوسم داری  
منه درون گرا  
تا تورو میبینم چرا  
نمیتونم بگم دلم چجوری دوستت داره  
آره درون گرا  
شدی مثل نفس برام  
تو خودت عشقی  
عشق اداتو در میاره  
آهنگ و عوض کردم...همزمان رسیدم دره خونه.  
ماشین و پارک کردم و پیاده شدم.  
رفتم تو خونه و همه خواب بودن و داداشم خونه بود و داشت تو آشپز خونه با گوشیش حرف میزد و یه صدا شنیدم:  
-میام دیگه انقدر زنگ نزن  
از آشپز خونه خارج شد و منو دید و به پشت خط گفت:  
-آهان نه خوبم سلامتی تو چه خبر عرفان  
سعی میکرد نخنده و خودم خندم گرفت و گفتم:  
-عرفان جووووون؟  
از پشت خط گفت:  
-جوووون  
دوتامون خندمون گرفت و رضا گفت: دارم با السا میرم بیرون خو  
برام سوال شده بود و گفتم:  
-واقعا چجوری پیداش کردی؟  
با پرویی گفت: یه روز که خواب بودی حوصلم سر رفت رفتم سره گوشیت پیداش کردم  
مات حرفش شده بودم و با کیفم محکم زدم تو بازوش و گفتم:  
-خراب پروییتم  
اونم با خنده گفت:

+چاکریم

بعدش سریع از خونه زد بیرون

منم گوشیمو در آوردم و نتمو روشن کردم و رفتم تو تلگرام تا چک کنم.

داشتم چک میکردم که دیدم آراد پی ام داده

-سلام از دانشگاه خارج شدم ساعت 12 بیا به این آدرس میبینمت

ضربان قلبم رفت بالا و آنلایم بود نوشت:

12 اینجا پی توله سگ

مازوم زد بالا با حرفش و نوشتم

-چشم ارباب

ادامه دارد....

eshghmeshki@

#پارت 11

عشق مشکی

تا ساعت 11 آهنگ گوش میدادم و رفتم حموم و خودم و تر و تمیز کردم و ست سوتین شورتم رو که مشکی بود پوشیدم و لباسای بیرونی رو پوشیدم.

مامانم وقتی آماده آماده شدم بیدار شده بود و گفت:

-به سلامتی کجا تشریف میبری؟

کلافه گفتم:

میرم خونه السا

با آرامش گفتم:

اوکی مواظب خودت باش دختر

سرمو تکون دادم و سوئیچ و برداشتم و الفرار از خونه

نشستم تو پراید هاشبکم و راه افتادم سمت آدرسی که آراد داده بود.

رسیدم و پارک کردم و پیاده شدم و رفتم زنگ بزنم که ظاهرا منتظرم بود و درو باز کرد.

با خودم گفتم گند نزنای صلوات

دره خونرو باز کردم و دم در بود دلم برایش تنگ شده بود خیلی زیاد. ظاهرا دل اونم تنگ من بود.

بالا تنش لخت بود و من و کشید تو خونه و درو بست

محکم بغلم کرد و منو به خودش فشار داد و گفت:

-باید میدونستم تو اهل خیانت نیستی

با عشق تو چشاش نگاه کردم و گفتم:

-درسته تا تهش با همیم

لبام داغ شد و باهات همکاری میکردم.دوتامون تشنه هم بودیم.

وقتی دلتنگیش رفع شد با اون صدای نازش که برای من انگار از بهشت بود گفت:

-شروع کنیم توله من؟

تو بغلش بودم و چنگ زدم از پشت به لباسش و گفتم:

-بله ارباب

تو همون حالت گفت:

حاضری واسم چیکار کنی؟

چسبیدم محکم بهش و گفتم:

+بمیرم واستون

دستشو گذاشت رو موهام و شالم رو در آورد و گفت:

-اگه من مردم چی؟

از بغلش اومدم بیرون و لبام و گذاشتم رو لباس و طولانی بوسیدمش و بعدش دستمو انداختم دور گردنش و گفتم:

-اونوقت عشقمون میشه عشق مشکی

صورتمو قاب گرفت و گفت:

+درسته ، اسمم داستان زندگیمون میشه عشق مشکی

یکم رفتم تو فکر و زانو زدم جلوی پاهات و محکم بغل کردم پاهاتو و اونم دستش رو گذاشت رو سرم و گریم گرفته بود و گفت:

-هییسسس یه چیزی گفتم آروم باش

با گریه همونجوری که پاهاتو بغل کرده بودم گفتم:

+ شما جایی نمیرین درسته؟

یه پلک زد که دلم براش ضعف رفت و نگاه بالا کردم و گفتم:

-تا ابد کنارتم توله. حالا شروع کنیم؟آماده ای؟

با عشق گفتم: شروع کنیم اربابم

رفت تو یه اتاق و با قلادم که قبلا برام خریده بود اومد سراغم و سرمو انداختم پایین و قلاده رو برام بست و تو گوشم گفت:

+دوستت دارم توله سگ هر جا اذیت شدی کلمه امنیت رو بگو

با ضربان قلبی که بالا رفته بود یه بوس رو دستش زدم و گفتم:

-چشم آقا

با آرامش گفت: خوبه

بند قلادمو وصل کرد و گفت:

دنبالم بیا

ادامه دارد...

## #پارت 12

عشق مشکی

دنبالش چهار دستو پا راه افتادم. رفتیم تو یه اتاق و درو باز کرد.

آراد: اینجا زانو بزنی تا پیام

با استرس سرمو تکیه دادم تا بره و بیاد.

وسط اتاق زانو زدم و پشتم به در بود.

ضربان قلبم رو هزار بود که پشتم قرار گرفت و یه چیزی اومد رو چشمم از پشت که فهمیدم چشم بند برام بسته.

حضورش ضربان قلبم رو زیاد کرده بود.

صدای قدم هاشو میشنیدم که دور شد.

یه چیزی برداشت و اومد سمتم. نزدیکم شد و یه دفه موهام و سمت عقب کشید که به نفس نفس افتادم.

خم شد لباشو گذاشت رو لبام و نرم بوسید.

از موهام بلندم کرد و پرتم کرد رو تخت.

موهام پخش شد رو تخت و نفس نفس میزدم

حواسم به خودم بود که یه چیز تیز به شکمم کشیده شد.

یه جیغ زدم که گفت

آراد: هیسسس

لبامو با زبونم خیس کردم و گفتم

رونا: چشم آقا

همون جسم تیز رو بدنم حرکت میکرد هیجانی که میداد زیاد بود گاهی میخندیم و قلقلکم میومد و گاهی میخاستم از ترس گریه کنم.

یکم گذشت وسط خنده هام گفت

جاانم

از کارش دست کشید و گفت

-الان میام توله تکیه نخور

با استرس سرمو تکیه دادم.

برگشت و اومد رو تخت و بغلم کرد و س---وتین رو باز کرد.

دوباره آروم گذاشتم رو تخت و چشمم باز کرد.

با یه شلاق رشته ای اومد سمتم و آروم میکشید رو سین...ه هام.

با ضرب زد رو یکیش و جاش قرمز شد.

با ضرب یکی دیگه زد و سادیسمش بیدار شده بود و گفت:

کم آوردی کلمه امنت و بگو

با ترس سرمو تگون دادم چون میدونستم آراد خیلی وحشی میشه وقتی سادیسمش بالاست یا عصبیه.

شلاق انداخت و کمر بندشو برداشت و محکم زد رو سینم

با درد گفتم

رونا: آییییی ارباب

ضربه دومو زد و گفت

آراد: خفه

محکم و پی در پی میزد رو سی..نه هام و منم جیغ میزد و گاهی آه میکشیدم.

انقدر زد که تحمل به صفر رسید و سیف وردم رو بلند و با گریه گفتم:

رونا: دووووستت دارم

آراد هم کمر بند و انداخت و سریع اومد بغلم کرد.

ادامه دارد...

eshghmeshki@

##پارت 13

عشق مشکی

با ترس تو بغلش میلرزیدم.

دستشو فرو کرد تو مو هام.

-هیششش تموم شد

با ترس بیشتر بهش چسبیدم

تو بغلش بودم که گفت

آراد: تصمیم گرفتم تمومش کنم

با بهت گفتم: چی رو

دست کشید رو بدنه ل... ختم و گفت:

آراد: بشی خانومم

سرم رو قلبش بود و جنبی بغلش کرده بودم.

یکم ساکت شد و صدای قلبش و گوش میدادم که بعدش گفت

-نظرت چیه؟

+دیدی که نشد و نمیشه

-میشه فقط باید پیام خواستگاریت

+ینی میشه بشی شوهرم؟

با لبخندی که صورتش و ناز کرده بود گفت

-میشه من ممکنش میکنم

از بغلش اومدم بیرون و گفت

-خوبی عزیزم؟

رفتم لبامو گذاشتم رو لباش و بوسیدمش و گفتم

+عالی بود خوبم

با استرس نگاه ساعت کردم و آراد گفت

-لباسات و بپوش برو خونه باز گیر ندن

خودمو پرت کردم رو تخت و روش افتادم.

دست کشیدم تو موهاش و گفتم

-تو بهترین مستر دنیا بودی و هستی

با خنده جاهامون عوض شد و من زیر بودم و اون رو

دستش و کرد تو موهام و گفت

-دیرت نشه جوجه من

پاشدم لباسامو پوشیدم و یه بوس از لپش کردم و گفتم

-خانوادت راضی به این ازدواج هستن؟

انگار که چیزی یادش اومده باشه گفت

+یادت رفته من خانواده ای ندارم؟

رفتم جلو و بغلش کردم و گفتم

-تا کی میخای فاصله بگیری از شون؟

رک گفت

-تا وقتی راضی بشن من و تو به هم برسیم

یکم نگاش کردم و گفتم

-درست میشه

با آرامش گفت

امیدوارم

به ساعت نگاه کردم و گفتم

-من دیگه برم مامان گیر میده

سوئیچ و از رو مبل برداشتم و سریع از خونه زدم بیرون و سوار ماشینم شدم و رفتم سمت خونه

ادامه دارد...

eshghmeshki@

## #پارت 14

عشق مشکی

رسیدم خونه و ماشین و پارک کردم. رفتم تو شروع شد

-کجا بودی تو چه دیر کردی

داشتم کفشامو در میاوردم و گفتم

+بذار برسم مامان بعد بگو کجا بودم. پیش السا بودم دیگه

-به السا زنگ زدم گفت اونجا نبودی

با استرس لبمو داشتم میکنم و زیر لبم گفتم

+لعنتی چرا نگفتی اونجام

مامان نشنید و گفت

-چیزی گفتی؟

با ترس گفتم:

+نه گفتم آره خب خونه السا نبودم

مامان روم زوم کرد و گفت:

-داداشت و بابات میدونن

داشتم از ترس لبمو میجویدم بابا میفهمید پیش آراد بودم خیلی بد میشد چون اونا فکر میکردن من آراد و ول کردم.

با ترسی که سعی میکردم پنهانش کنم گفتم:

\_اوکی مامانی خوشگلم

همون موقع رفتم تو خونه و رفتم سره یخچال و شیشه آب رو سر کشیدم.

داداشم که تا حالا جدی ندیده بودمش اومد پرسید

-کجا بودی رونا؟

شیشه رو گذاشتم سره جاش تو یخچال

+خیلی مهمه؟

با شک گفت

-تو دختری برای هممون مهمه

با پرویی برگشتم و تو چشای داداشم نگاه کردم

-خونه آراد بودم

رضا با بهت نگام کرد و اومد نزدیکم و یکم مکث کرد و بعدش گفت

-تو چی گفتی؟ خونه آراد چه غلطی میکردی؟

زده بودم به سیم آخر یا میشد به هم برسیم یا نمیشد. با پرویی تو چشای مامان نگاه کردم

+خونه آراد بودم رفته بودم راجب خواستگاری حرف بزنیم

داداشم که از هیچی خبر نداشت

-خب این که مشکلی نداره مامان چرا انقدر عصبانی شد؟

گوشه لبم رو میجویدم و رفتم نشستم رو مبل

+میخایم ازدواج کنیم

مامان بهم خیره شده بود و گفت

-بهت نگفته بودم دورشو خط بکش اون به درده تو نمیخوره

با عصبانیتی که به خاطره سادیسم بود نگاهمو چرخوندم سمت مامان و گفتم:

+دوتا روانی با هم جالب میشیم مامان جان

مامان به کلمه گفت

-من نمیذارم بهش بررسی چون میدونم این آدم به درده تو نمیخوره

داشت گریم میگرفت که داداشم پا در میونی کرد

-اگه میخاد ازدواج کنه مشکلی نیست.ولی من باید اون پسرو ببینم.

جلوی داداشم دستامو مشت کردم وگفتم

میکشم کسی رو که نذاره من و اون به هم برسیم

مامانم گفت

-دختره پرو بی حیا

با گریه داد زدم

+تو چی میدونی از من فقط بزرگم کردی اگه مامان خودم بود میفهمیدی.یک عمر مامان صدات زدم. رضا رم از بچگی داداش صدا زدم.به صلاحمه این ازدواج

مامان فقط نگام کرد

رضا اومد سمتم و بغلم کرد که سعی داشتم از بغلش بیام بیرون و بدو رفتم تو اتاقم

مگه غیر از اینه که من یه بچه سره راهی بودم که منو برداشتن بزرگم کردن

هیستریک خندیدم و لباسامو تو اتاق عوض کردم که بابا ساعتی 5 اومد خونه

از در که وارد شد صداشونو میشنیدم

-چی شده خانم

مامان گفت

+باید شوهرش بدیم البرز

رضا گفت

-به منم بگین قضیه چیه

صدای مامان اومد که گفت

+پاشو تو یه کفش کرده که من آراد و میخام

بابا انگار آرامش قبل طوفان بود که گفت

-یادش نیست باهش چیکار کرد.خواب و خوراک نداشت.کابوس میدید یکسره.



پشت در صدای بابا رو میشنیدم که گفت

-یادش بیاریم دیگه ولش میکنه

با گریه پشت در تو دلم گفتم

-اون منو بکشنه هم من باز میخامش

صدای همه قط شد تا اینکه مامان به رضا همه چیرو توضیح داد و صدای قاشق چنگال میومد که داشتن نهار میخوردن چون بابا دیر کرده بود.

مامان داشت میگفت

-امانته دستم البرز هر کار خواسته واسش کردیم اما اینو اجازه نمیدم.

بابا گفت

-اگه میخادش مشکلی نیست ولی هر اتفاقی که افتاد من و تو و رضا دیگه وجود نداریم.خودش میدونه و زندگیش.

پشت به در خوشحال شده بودم که شنیدم مامان جلوی همه گفت

-ظاهرا پسره نرمال نیست سادیسم داره

صدای متعجب بابا رو شنیدم که گفت

+ینی روانیه؟

رضا که بیشتر بلد بود این چیزا رو و نمیدونم از کجا گفت

\_ینی آزار دادن کسی با موافقت خودش

مامان و بابا ساکت شده بودن که مامان گفت

+اگه سر در میاری باهاش حرف بزن رضا

صداهاشون قط شد و گریه من شدید تر اونا نباید از رابطه bdsm سر در میاوردن و گرایشات منه رونا

ادامه دارد...

eshghmeshki@

#پارت 15

تو اتاق خودمو پرت کردم رو تخت و هندفری گذاشتم رو گوشم ک یه آهنگ و پلی کردم

یه لحظه دستمو بگیر

وقتی بهم زل میزنی

وقتی تلاش میکنی

به ذهن من ؛ پل بزنی

یه لحظه

مات من بشو

طوفانیه دریای من

امواج نیرومند تو

شکسته با برای من

شکسته باورای من

شوخی نگیر قلب منو

طوفان به دریات میزنه

کسی میاد که رنگ این

ترسو به فردات میزنه

میگیره طعم خوشی رو

بغض من از ثانیه هات

شوخی نگیر قلب منو

وقتی میگم خالیه جات

صدای گریم به بیرون هم رسیده بود که دره اتاقو زدن و هنوز آهنگ در حال پخش بود.

رضا اومد تو اتاق و درو بست و کنارم رو تخت نشست

-اینا چی میگن رونا

+راست میگن داداش

رضا سرمو گذاشت رو پاش و نوازشم میکرد و گفت

-میخام بشنوم رابطت با اون چی بوده

+مهم نیست داداش تو متوجه نمیشی

رضا دستشو فرو کرد تو موهام و گفت

-از کجا میدونی اینی که جلوت نشسته هیچی نمیدونه

از جام پاشدم و همونجوری که رو تخت نشسته بودم یه نگاه بهش انداختم که گفت

-ببین رونا اراد واقعا کیه؟

دلمو زدم به دریا و گفتم همه چیرو

-16 سالم بود که فهمیدم یه چیزایی درون خودم دارم به عنوان سادیسم و مازوخیسم وقتی اینارو فهمیدم دنبال آدمش گشتم تا اینکه

یه روز یه نفر به اسم اراد پیدا شد

رضا داشت با دقت گوش میداد و گفت

+خب

متعجب گفتم:

-تو میدونی سادیسم و مازوخیسم و bdsm چیه؟

یکم به درو دیوار و اتاق نگاه کرد و گفت:

\_\_میدونم آجی ادامش

با استرس لبمو میجویدم و بدنم یخ کرده بود و ادامه دادم

\_\_یه روز که قرار داشتیم یه نفر تهدیدم کرد که اگه باهاش نباشم اراد و میکشه و الان نمیدونم کجاست اون آدم.ولی زندست.اون

روز اراد از بغل مدرسه من رد میشه و منو میبینه که دارم با یکی لب میگیرم

وسط حرفام گفتم

-ببخش راحت حرف میزنم

رضا یه نگاه به اتاق کرد و گفت

+راحت باش آبجی

ادامه دادم

\_از اون روز فکر کرد من خیانت کردم و منی که تا حده مرگ عاشقش بودم رو ول کرد و من روانی شدم.

رضا که تا اینجا ساکت بود یه نگاه به دره اتاق کرد و آروم گفت

\_نوع رابطتون bdsm بوده درسته؟

با بهت و تعجب پرسیدم

+تو از کجا میدونی

رضا یکم گذشت و گفت

\_آبجی مارو باش باهام بزرگ شدی.منم مثل آرام

یکم طول کشید تا حرفش رو هضم کنم و گفتم

\_واقعا؟

بعدش با شوق گفتم

-پس راضی شون کن من و آرام مال هم شیم

رضا جدی گفت

من باید ببینمش حداقل یه بار

از اینکه با یه مستر بزرگ شدم خیلی برام عجیب بود.

رومو به سمت رضا کردم

-السا میدونه شوهرش مستره؟

+میدونه.من درکت میکنم.تا جایی که بتونم کمکت میکنم بهش بررسی.

انگار چیزی یادش اومده باشه پرسید

\_دوستت داره؟

با لبخند صحنه هارو یادم اومد

+خیلی زیاد

\_چقدر میخایش؟

+خیلی زیاد داداش

دستاشو باز کرد و گفت

-بیا بغلم کوچولو

رفتم بغلش و گفتم

\_اون پسر با آرام دشمن بود؟

یکم فکر کردم

+آره دقیق نمیدونم سره چی کلا دوس داشت منو تصاحب کنه واسه همین تهدیدم کرد.

رضا دست کشید رو سرم و گفت

\_دوستت دارم آجی مامان بابا رو خودم راضی میکنم ولی باید یه بار آزاد و تو کافه ای جایی تنها ببینم

سرمو گذاشته بودم رو قلبش و گفتم

\_باشه داداشی

با خنده گفت

\_ددی فدات شه

خندم گرفت و همونجوری که بغلش بودم گفتم

+اگه نشد چی

رضا با غم گفت

\_بدون قسمتت نبوده من تلاشم رو میکنم بهش برسی

ادامه دارد...

eshghmeshki@

##پارت 16

عشق مشکی

یکم گذشت و رضا گفت

\_حرف خواستگاری ز دین چی شد؟

+گفت خانوادش راضی نمیشن منم که اینجوری

پشت بندش اضافه کردم

\_با خانوادش قطع رابطه کرده چون راضی نشدن من و اون مال هم شیم

یکم نگام کرد و گفت

\_اون پسری که تهدیدت کرد اسمش چی بود؟

یکم فکر کردم و در آخر گفتم

\_کیان

رضا یکم مکث کرد و گفت

چی؟ تو مطمئنی؟فامیلش چی بود؟

با یکم مکث گفتم

\_کیان آریایی

با گفته حرفم رضا خشکش زد و دستمو جلوش تگون دادم و گفتم

\_داداش

سعی کرد آرامشش رو حفظ کنه اما دستاش مشت شده بود

آروم گفتم

چی شد داداشی؟

فقط نگام میکرد و در آخر گفت

کیان دوستمه کیان آریایی

شوکه شدم که ادامه داد

+ازت خواستگاری کرده بود میخاستنت

شوکه گفتم

+چی؟

با عصبانیتی که تا حالا ازش ندیده بودم گفت

خودشه کیان آریایی بهترین رفیقم

انگار دیوونه شد از جاش پاشد و گفت

حتما به من نزدیک شده تا تو رو به دست بیاره.اون مستر نیست یه هیولاست.یه بی رحمه.فکر میکردم کیان دوستمه.اسم همچین لجنی رو که خواهرمو تهدید کرده مستر نیست.

بعد حرفاش جدی گفت

ببین بهت چی میگم کیان در هیچ صورتی نباید تو رو ببینه.تو باید با آراد ازدواج کنی و از کشور خارج بشی وگرنه پیدات میکنه.

با غم گفتم

+چیزیم همیشه آراد مواظبمه

رضا با ترسی که تا حالا ازش ندیده بودم گفت

گفته بود میخام خواهرت و ببینم

با حرف داداشم مات موندم و منو با حرفش تنها گذاشت و میخاست از در خارج بشه که گفت

+اون واسه زندگیت خطرناکه.اون نمیخاد تو مال آراد بشی اینجوری که من فهمیدم نزدیک شدنش به منم نقشه بوده تا به تو برسه.

با بهت به رفتنش خیره شدم و درو باز کرد و رفت بیرون.

تنها وسط اتاق وایستاده بودم که گوشیم صدا داد

رفتم سمت گوشیم و پی ام و باز کردم

عزیزم فردا برای خواستگاری خوبه؟خانوام راضی شدن

به حرفش خیره شدم و وقتی دید سین کردم و جواب ندادم گوشیم زنگ خورد ریجکت کردم و گوشی رو پرت کردم کنارم و رو تخت نشستم و سرمو گرفتم تو دستانم که به چند دقیقه نرسید گوشیم پی ام اومد.میخاستم بیخیال باشم اما فک کردم آراده و پی ام و باز کردم

سلام بر جنده خودم

با دیدنه حرفش زیر لب گفتم

کس...خل

میخاستم گزینه بلاک و بزمن که نوشت

\_منم کیان حالا بعدا میگم شمار تو از کجا آوردم. گوش کن ببین چی میگم یه قرار باهات میذارم بدون اینکه آراد بفهمه میای اونجا. بفهمه هم تو رو میکشم هم آراد و

با عصبانیت و سادیسمی که زده بود بالا نوشتم

\_گوه میخوری تهدیدم کنی من دیگه اون آدمه 16 ساله گذشتت نیستم آشغال

یکم گذشت ساعت 12 شب بود که آراد پیام داد

\_جالبه آنلاینی اما وقت نداری جواب منو بدی.

دید جواب نمیدم آف شد و کیان نوشت

\_آشغال و هرزه که اسممه تویه کاری نکن به داداشت بگم رابطت با آراد چجوری بوده. همین که گفتم کاری که گفتم و نکنی میدونی رو حرفم هستم

با استرس و گریه نوشتم

\_ازت متنفر مممممم

+منم دوستت دارم توله سگ 😊

یکم مکث کردم و نوشتم

\_کثافت لجن به چی میخندی آدمت میکنم دیگه نمیتونی هیچ غلطی کنی

زنگ زد به خطم و همزمان آراد پی ام داد

\_میشه بپرسم چه گوهی میخوری تو نت که جواب منو نمیدی؟

ریجکت کردم و از حرص یه جیغ زدم که ظاهرا کسی نشنید همه خواب بودن.

کیان پی ام داد

\_شمارت و از گوهی داداش خوشگلست برداشتم. کاری که گفتم و میکنی. زمان قرار و خودت مشخص کن. تاکید میکنم آراد نفهمه. اوکی جنده؟

با حرص نوشتم

+هیچ گوهی نمیتونی بخوری هیچی

مثل دیوونه ها نوشت

+من چیزی رو بخام به دستش میارم

با گریه نوشتم

\_تورو خدا ولم کن

+نه میشه التماس فایده نداره روزی که پسم زدی باید فکر اینجاها رو میکردی

آراد پی ام داد

\_شب بخیر

کیان و ول کردم و رفتم پی وی عشقم

\_ببخشید درگیر بودم اربابم. یه لحظه الان میام

ایز تایپینگ شد و نوشت

+با کی چت میکنی که از من مهم تره؟

با بیچارگی نوشتم

\_هی...هیچی بخدا

آراد یه ریز زنگ میزد به گوشیم و تا قطع میکرد کیان یه پی ام میداد که

\_کجایی آشغال با توام دیر نشه چت کردن باهات

صورتم پره اشک بود و نوشتم

\_چیکار کنم ولم کنی

چیزی که نوشت نفسم و گرفت

+یه ش.ب و با م.ن باش توله میخام مز تو بفهمم

بدون فکر زدم گزینه بلاک رو.

آراد عصبی شده بود

\_فردا بعده دانشگاه گوشیت میاد دست من یه چک بشه بد نیست

با ترس نوشتم

+چیزی ندارم عشقم

\_معلوم میشه

ادامه دارد...

eshghmeshki@

##پارت 17

عشق مشکی

گوشیمو تنظیم کردم تا صبح پاشم و با گریه خوابم برد.

صبح با صدای آلارم گوشیم از جام پاشدم و گوشیم و چک کردم السا دوبار زنگ زده بود

زنگ زدم خواب آلود گفتم

\_جانم کاری داشتی

+میخاستم ببرسم دانشگاه میای یا نه

یه خمیازه کشیدم و گفتم

\_آره میام دوستم

از جام پاشدم ساعت 6 و خورده ای بود که رفتم دستشویی و اومدم بیرون گوشیم زنگ زد

شماره ناشناس بود جواب دادم

\_بله بفرمائین

\_سلام عشقم چطوری چه خبرا دیگه خبر نمیگیری ازم کلا بعد دبیرستان غیب شدی

با لبخند گفتم

\_\_عه نگین تویی چی شده یاده من کردی.تو که از من خوشت نمیومد.

با خنده گفت

\_\_حالا میبینمت حرف میزنیم

با خنده همونجوری که مانتومو میپوشیدم گذاشتم رو بلند گو و گفتم

\_\_چه خبر دانشگاه کجا قبول شدی

+منکه ادامه ندادم

با خنده گفتم

\_\_توله سگ

خودشم خندید گفت

+جنده من

دوتامون خندیدیم و گفتم

\_\_من برم دانشگاه

با خنده گفت

-برو عزیزم به زودی منو میبینی

متفکر به گوشی خیره شدم و با شک گفتم

\_\_آهان اوکی عزیزم فعلا

قط کرده بود اما چرا حوصله نداشتم به این چیزا فکر کنم.

سریع آماده شدم و پیام های خودمو کیان و حذف کردم و راه افتادم سمت دانشگاه بدون ماشینم.ماشین دست رضا بود چون ماشین خودش تعمیر گاه بود و ظاهرا یه تصادف جزئی کرده.

سریع کفشامو پوشیدم و از خونه زدم بیرون

چند قدم مونده بود به دانشگاه برسم که حس کردم یکی پشت سرمه

اینروزا اتفاقات عجیب زیاد برام میوفتاد.

فک کردم توهم زدم و به راهم ادامه دادم.

یکم که گذشت یکی از پشت سفت منو چسبید و تا به خودم بجنبم یه دستمال رو دهن و بینیم قرار گرفت و دیگه چیزی نفهمیدم

نگین

آقا گفته بود صحیح و سالم ببرمش مجبور بودم بیهوشش کنم.مجبور بودم به حرف کیان گوش کنم وگرنه معلوم نبود چه بلایی سرم میاره.

سریع ماشین و آوردم و بدون اینکه کسی شک کنه سریع انداختمش تو ماشین و دستاشو با شالش بستم و گازو گرفتم و رفتم به آدرسی که کیان بهم داده بود.

آراد

منتظرش بودم اما کسی نیومد.دروغ چرا نگران شده بودم



ادامه دارد...

eshghmeshki@

## ##پارت 18

عشق مشکی

رونا

چشامو باز میکنم اول همه چی تاره و کم کم واضح میشه تو یه اتاقم با تم مشکی.

سعی کردم دستامو تگون بدم که فهمیدم بستست. پاهام بسته بود

داشتم کلنچار میرفتم با طناب های دوره دست و پاهام که یه پسر وارد اتاق شد اول چهرشو ندیدم و وقتی اومد جلوم رو یه پاش نشست فهمیدم کیانه

یه نگاه به طنابا کرد که دستمو زخم کرده بود و گفت

\_\_اوردمت اینجا تا بفهمی منو نباید بلاک کنی

با نفرت تو صورتش نگاه کردم و دهنم بسته بود. فقط نگاش میکردم که چسبو از دهنم با ضرب کشید و منم جیغ زدم.

خونسرد گفت

\_\_سرو صدا کنی دوباره میبندم دهن تو

با خودم فکر کردم وای آراد منتظرم بود. تصمیم گرفتم نقش عاشق پیشه هارو بازی کنم تا بازم کنه.

\_\_کیان میشه بازم کنی باشه من تسلیم شدم مال خودتم

در حالی که تو دلم عق میزدی گفت

+چه نقشه ای تو سرته؟ نه نمیشه

اصرار کردم و گفتم

\_\_لطفا لطفا فقط دستام با دستام که نمیتونم فرار کنم

گوشیم تو جیب شلوارم بود. یادش رفته بود برداره.

یکم خشک نگام کرد و اومد گفت

\_\_ده دقیقه وقت میدم

با خوشحالی گفتم

+وای مرسی کیان جونی

جلوم یکم وایستاد دستشو دراز کرد و ظاهرا فهمید میخام چیکار کنم که گفت

\_\_گوشیت

منتظر بود گوشیم و بهش بدم که سریع گفتم

\_\_دستشو بیام گرفته بعدش میدم

کیان خیره نگام کرد و گفت

\_\_وای به حالت نقشه ای تو سرت باشه خودم قبر تو میکنم

با ترس آب دهنم و قورت دادم

\_\_نه بخدا دستشویی دارم

ظاهرا زرنک تر از من بود که گفت

گوشیت با گوشی میخای بری دستشویی؟

سریع تو یه حرکت زدم به اون...جاش که به خودش پیچید و گفت

\_\_وایسا آشغال بگیرمت میکشمت نمیذارم دیگه رنگ بیرون و بیینی آخخخ

با ترس شماره اراد و گرفتم و در حالی که بدو بدو میکردم به سمت دره خروجی دوتا بوق خورد و گوشی از دستم کشیده شد

به کسی که گوشیم و گرفته بود نگاه کردم نگین بود.با هم هم دست بودن.

پسش زدم و تند تند فرار کردم سمت دره خروجی و رسیدم بهش.اما قفل بود.سرگردون دورو اطراف و نگاه میکردم که یه در باز پیدا کنم و در آخر با نفس نفس برگشتم و تکیه دادم به در و گفتم

\_\_توروخدا کاریم نداشته باشین بذارین برم

نگین گفت

+چی دستور میدین آقا

کیان بهم رسید و کمر بندش هم دستش بود میزد رو دستش آرام

وحشت کرده بودم

از ترس زیاد گریم گرفتم و داد زدم

\_\_آر اددددد

کیان فاصله رو به صفر رسوند و گفت

\_\_داشتی به اراد زنگ میزدی نه؟

با ترس سرمو تکون دادم که گوشیم تو دسته کیان زنگ خورد

گوشی رو داد به نگین گفت

\_\_سیمکارتو بسوزون

با جیغ گفتم

+نه نسوزون نگین نه خواهش میکنم.نگین تو دوستم بودی.اینکارو نکن باهام بذار پیدام کنن.

کیان با پوزخند گفت

\_\_بعضی ها گوه خوری اضافه کردن

با جیغ گفتم

\_\_به من نزدیک نشو

نگین که تا الان داشت نگام میکرد یه قطره اشکش چکید که با صدای کیان کاملاً خفه شد

\_\_مگه با تویه تنه لش نیستم.گمشو کاری که گفتم رو بکن

نگین عصبی شد و رو به روی کیان داد زد

x من همچین کاری نمیکنم.تنه لشم خوده عوضیتی.

\_\_تو چی زر زدی؟

با جرعت گفت

\_\_همون زری که تو زدی بدترش و بهت پس دادم. من احمق بودم که اسلیو تو بودم و هر کار باهام کردی صدام در نیومده. فقط چون دوستت داشتم. یه آشغال و دوس دارم. ولی نمیدارم باهات اینکارو بکنی. شده بمیرم آزادش میکنم بره.

هنوز کیان حرفشو هضم نکرده بود که گوشی رو لیز داد رو زمین سمت من و گفت

\_\_زود زنگ بزن زووود

سریع به خودم اومدم و گوشیمو از رو زمین برداشتم و داشتم شماره آراد و پیدا میکردم که کیان تازه به خودش اومد و محکم زد تو گوش نگین و گفت

\_\_این سزای کسیه که رو حرفم حرف بزنه توله سگ جنده. بقیش و شب بهت نشون میدم.

سریع اومد سمت من و گوشی رو ازم گرفت و پرت کرد رو زمین و تیکه تیکه شد و هم موهای من هم موهای نگین و کشید و بردمون سمت اتاق

ادامه دارد...

eshghmeshki@

##پارت 19

عشق مشکی

((نگین))

پرتم کرد تو اتاق و در قفل شدو رونا رو با خودش برد.

مثل سگ ترسیده بودم مطمئنم امشب چیزای خوبی در انتظارم نیست.

((رونا))

پرتم کرد تو اتاق و خودشم اومد تو و درو بست. مثل سگ ترسیده بودم. نفس نفس میزدم از ترس که کیان ریلکس با صدای آرام گفت

\_\_کدوم آشغالی دست رو من بلند کرده؟ وای ینی اون دختر کی بود که جرعت کرد دست رو کیان آریایی بلند کنه.

بعد متفکر شد و گفت

\_\_میدونی سره کسایی که گوه خوری اضافه میکنن چی میارم؟

با گریه افتادم به پاش چون میدونستم منو میکشه

+تورو خدا بذار برم

با پاش یه لگد زد به کمرم پرت شدم عقب

\_\_یه بلایی سرت بیارم حظ کنی جن...ده

از ترس سکسکم گرفته بود. پرتم کرد رو تخت. با کمر بند اومد سراغم یه ضربه زد رو کمرم که صدای جیغم بلند شد

\_\_آها باید زیر این ضربه ها بمیری تا یاد بگیری دستت رو من بلند نشه و زرنک بازی هم در نیاری

با گریه داد زدم

\_\_ولم کننننننننن کثافت

با ترس داشتم بهش نگاه میکردم. کمر بند و آورد بالا و محکم کوبید رو کمرم

\_\_تا زمانی که داد بزنی چرت و پرت بگی همینه وضعیته

حیف که منو بسته بود نمیتونستم جم بخورم از جام

با جیغ اسمه آرادو میگفتم تا دردم کمتر بشه

\_آراد آراددددد آرادممم عشقم

با کلمه آخرم بغض کردم و کیان عصبی تر شد و کمر بندو هی محکم میکوبید رو کمرم صورتم خیسه اشک بود دیگه حق حق میکردم نمیتونستم نفس بکشم که کیان ظاهرا به خودش اومد و کمر بند و انداخت و منو محکم تو بغلش گرفتم اما من نمیخاستمش من آراد و میخاستم.

بغلم کرد و گفت

\_خفه شو هیسس اسمشو نیار عصبیم میکنی

از بغلش خودمو کشیدم بیرون و با حق حق گفتم

+م...منو ب...بکشی ه...هم عش...عشقش از س...سرم نمی...پره

کیان یه دفه کوبید تو شکمم.طوری که خون بالا آوردم و گفت

\_پاشو گمشو تمیز کن اینجارو اتاق و به گند کشیدی محبتم بهت نیومده

ادامه دارد....

eshghmeshki@

#پارت 20

عشق مشکی

رونا

چند روز بود که اینجا زندانی بودم.

بدنم از ضربه های کمر بندش قرمز و زخم شده بود.

حتما خیلی دنبالم گشتن ولی پیدام نکردن.

دوسه بار به آراد زنگ زدم ولی دیگه خطم خاموشه نمیتونه پیدام کنه.

داشتنم با خودم فکر میکردم که در باز شد نگین برام غذا آورد.

کنارم نشست گفت

\_یه کاری میکنم فرار کنی فقط صبر کن آقا مهمونی بگیره سرش گرم بشه

بدون هیچ حسی رو به نگین گفتم

+میکشت منو فراری بدی

نگین یه نگاه بهم کرد و گفت

\_هر چی شد تو برو

با قدر دانی بغلش کردم گفتم

\_تو که از من خوشتر نمیومد

از بغلش اودم بیرون

نگین یکم فکر کرد و دستامو گرفت تو دستش

+من دوس ندارم ببینم اینجوری هستی. هر روز کتکت میزنه. عاشقشم ولی تو رو فراری میدم. با خودم هر کار کرد بذار بکنه.

نتونستم احساساتم رو کنترل کنم و لبامو گذاشتم رو لباش و عمیق بوسیدمش.

نگین شکه شد و گفت

\_پس فردا ردیفش میکنم که بری پیش آراد

داشت از اتاق میرفت بیرون چند قدم مونده بود به در برسه که برگشت گفت

\_راستی گرایشست چیه؟

حدس زدم دنبال چی میگرده و گفتم

+میس رونا هستم

میخاست بره بیرون اما گفت

\_کلا گرایشست چیه؟

یکم نگاهش کردم و بعده یکم مکث گفتم

\_سوئیچ

یه جوری نگام کرد و تهش گفت

\_خوشحال میشم با...

حرفش نصفه موند و کیان داشت تو خونه داد میزد

\_نگین کدوم گوری هستی گمشو بیا اتاقم

انگار صدارو نشنید و اومد نزدیکم و آروم لباش و گذاشت رو لبام و بعد برداشت و گفت

\_میخاستم م....

کیان یه باره دیگه داد زد

\_نگین چه غلطی میکنی خودم پیام بیارمت اتاق میدونی چی میشه

نگین داد زد

\_اومدم اه

کیان داد زد

+با من بودی تو؟ چه غلطی میکنی تو اتاق با رونا؟

نگین زیر لب گفت

\_میشه میس من بشی

صداشو واضح نشنیدم و گفتم

\_بلند حرف بزن

+صدام میزنه فعلا برم بعدا میگم. پس فردا فراریت میدم بری.

شونه هامو انداختم بالا و اونم از اتاق خارج شد.

(نگین)

وقتی لبام و بوسید یه حسی داشتم. صدای کیان کل خونه رو برداشته بود و دیدم داره میاد سمتم

\_\_تو معلوم هست کدوم گوری هستی.گفتم شب دارم برات.گمشو تو اتاق.

فقط نگاش میکردم و دستمو گرفت دنبال خودش میکشید و تو یه تصمیم ناگهانی دستمو کشیدم و به این فکر کردم رونا چقدر با آرامش منو بوسید و یه حس امنیت بهم داد.انگار که میسم پشه مواظبه.امنیت دارم اما کنار کیان امنیت ندارم.اون هیچوقت نداشت امنیت و حس کنم.

کیان هی سعی داشت منو بکشه سمت اتاق ولی تو روش داد زدم

\_\_نمیام میخام برم پیش رونا هر چی باشه از تویه عوضی بهتره

با گریه گفتم

\_\_این همه زجرم دادی بسم نیست؟

کیان یا نگاه به لبام کرد و گفت

\_\_رژت چرا پخش شده؟

با نفرت تو روش گفتم

+به تو ربطی نداره

اول نگام کرد و بعد عصبی منو از موهام کشید برد سمت اتاقش و پرتم کرد رو زمین

همونجوری که گریه میکردم گفتم

\_\_یه بار نشد کنارت امنیت و حس کنم.این همه مدت مسترم بودی یه بار نشد محبت ببینم ازت.

همونجوری که من رو زمین بودم رو صندلی نشست و گفت

\_\_لباقت نداشتی محبت ببینی

با حق حق گفتم

\_\_خفه شوووو هیچی نمیدونی هیچی

خونسرد به حرفام گوش میداد و من هی داد میزدم و میگفتم

\_\_تو یه حیوونی.کثافتی.لجنی.بی احساسی.

فقط نگام میکرد و گوش میداد

\_\_میخای چیکارم کنی میخای بکشیم بکش چرا نمیکشی

دستشو گذاشته بود رو سرش و فشار میداد

با جرعتی که نمیدونم از کجا اومد گفتم

\_\_دیگه نمیخام اسلیوت باشم غلط کردم التماس میکردم مسترم شی

ساکت بود و گفت

\_\_تموم شد؟

پشت بندش گفت

\_\_رابطه با من قانون داشت یادت که نرفته گفتمم بهت بیای دیگه برگشتی نیست

با گریه داد زدم

\_\_لاقل محبت کن بهم.لاقل دوسم داشته باش.

+این چیزا با اخلاقم نمیخونه

از بس داد زده بودم صدام گرفته بود و گفتم

\_\_په بار منو بوسیدی؟

از جاش پاشد گفت

\_\_میخای ولت کنم؟

هنوز دوشش داشتم هنوز میخاستمش با گریه داد زدم

\_\_یکم مهریون باش از 17 سالگیم باهاتم په ذره محبت ندیدم ازت همش کتک و شکنجه بود.رابطمون احساس نداشت و نداره.اما من عاشقت شدم.

رفت سمت په کمد و درش و باز کرد و گفت

\_\_لیاقت داری باهات مهریون باشم؟

با گریه گفتم

+دارم بخدا دارم

اومد نزدیکم و دستشو آورد سمت صورتم فکر کردم میخاد بزنه تو گوشم په جیغ زدم که گفت

\_\_آروم کاریت ندارم

سره جام وایستادم و دستشو کشید آروم رو صورتم و کمرمو سفت چسبید همونجوری وایستاده لباش و گذاشت رو لبام و دستش و کرد تو موهام و سرشو به سرم تکیه داد

\_\_میبینی اینجوری چقدر قشنگ میشه رابطمون

سرشو مثل بچه ها تگون داد و گفت

\_\_بخاب رو تخت کاره امروزت و نادیده میگیرم بغلت میکنم تو بغلم بخابی.

ادامه دارد....

eshghmeshki@

#پارت21

عشق مشکی

(آراد)

همه جارو زیر و رو کرده بودم آب شده بود رفته بود تو زمین.خانوادشم نگرانش بودن.منو هم دیدن که چجوری دنبالشتم و فهمیدن احساس دارم.همه چی جور بود برای ازدواج منو رونا اما نمیدونم کجاست که نیست.

رو تختم دراز کشیده بودم و هذفوری گذاشتم تو گوشم و په آهنگ پلی کردم

دست من نیست

اگه انقدر دلم هواتو داره

اگه نمیتونه تنهات بذاره

تو که خوب میدونی نداره چاره

دست من نیست

اگه بارون میاد یادت میوفتم

به کسی از تو من چیزی نگفتم



(رونا)

دراز کشیده بودم و حس کردم تو یادمه آراد. و منم خاطره هارو مرور میکردم.

یه خاطره

\_اوخ اوخ سوختم که ارباب

آراد با جدیت و یکم دیوونه بازی

+خودت گفتی شمع میخام

رونا با شیطننت

\_پخ میخام

آراد رونا رو قلقلک میده رونا غش میکنه و میگه

\_پخ بازی خو

چشام و بستم و همونجوری که به خاطره ها فکر میکردم خوابم برد به امید اینکه پس فردا از اینجا میرم.

(آراد)

هنذفوری رو درآوردم و با فکر به اینکه رونا کجاست با غصه و گریه خوابم برد

(رضا.داداش رونا)

به سقف اتاقمون نگاه میکردم و نمیدونستم رونا کجاست که چند روزه غیب شده کیانم چیزی بهم نمیگه ولی حدس میزنم کاره خوده عوضیشه.

(البرز.بابای رونا)

تو فکر دخترم بودم که بنی الان کجاست.

(الناز.مامان رونا)

از درد سرم قرص مسکن خوردم تا بلکه بتونم بخابم و فکره دخترم تو سرم نیاد ولی مگه میشه بهش فکر نکرد. آراد پسر خوییه من خودم دیدم دنبالش میگرده و دوشش داره. تازه فهمیدم این ازدواج به صلاحشه و راست میگه که پسره میخادش حتی هر جوری که هست احساسات سرش میشه. تصمیم داشتم با البرز حرف بزنم خواستگاری رو قبول کنیم بیان.

ادامه دارد....

eshghmeshki@

##پارت 22

عشق مشکی

(کیان)

با صدای گوشیم پاشدم. نگین تو بغلم بود و آروم خوابیده بود و نفس میکشید.

یه نگاه به لباسش کردم و بوسه دیشب یادم اومد. شاید باید این دختر و دوس داشته باشم چون این همه مدت منو اینجوری تحمل کرده و کنارم مونده.

فکرمو پس زدم و از جام پاشدم و یه نگاه دیگه به نگین کردم و لباس و دوباره بوسیدم.

چشانش باز شد یه نگاه بهم کرد و لبخند زد

\_ارباب

اضافه کرد

\_ شما منو بوسیدین یا خواب دیدم؟

برگشتم سمتش و نشستم رو تخت و گفتم

+ خیلی دوش داشتم اما منو به یکی دیگه فروخت. از اون روز به بعد یه سنگی شدم که دومی نداره

پاشد نشست زیر پام

\_ اون دختر کی بود؟

+ کیانا

متعجب پرسید

\_ پس رونا؟

دستاش مشت شد و گفت

\_ از همه دخترا بدم میاد دوسدارم فقط زجرشون بدم چون اون منو به یکی دیگه فروخت

از جام پاشدم و میخاستم از اتاق بزنم بیرون ولی همونجوری که پشتم بهش بود گفتم

\_ از اون روز نخاستم کسی به عشقت برسه چون من بهش نرسیدم.

نگین یه دفه پرسید

\_ اگه یه روز برگشت چیکار میکنی؟

+ عاشق خودم میکنمش بعد ولش میکنم

جلم سنگین بود صدای نگین و شنیدم انگار داشت گریه میکرد رفتم سمت تخت محکم زدم تو گوشش و گفتم

\_ گریه نکن

نگین داد زد

+ بمیرم برات عشقم. بزن نرم کن ولی آروم باش

پاهامو بغل کرده بود و گفت

\_ رونا رو ول کن بره با آراد ازدواج کنه خودم آروم میکنم کیان

پامو کشیدم و گفتم

\_ پاشو خودتو جمع کن فیلم هندی راه ننداز خوشم نمیداد

نگین سفت بهم چسبیده بود و به سمت بالا تو چشم نگاه کرد و گفت

\_ منو بکشی آروم میشی؟

یکم نگاش کردم و لبامو گذاشتم رو لباش چشاش بسته شد و من به این فکر کردم این دختر راضیه جونشم برام بده.

لبامو از رو لباش برداشتم و گفتم

\_ خوشتون اومده ارباب؟

نمیدونم چرا اما گفتم

+ لبای اسلیومه دوسدارم بیوسمش

نگین خندید و از جاش پاشد و بغلم کرد.

خشک و ایستاده بودم و آروم دستم رو بردم تو موهایش و شروع کردم نوازشش و گفتم

\_\_کیانا دوس دخترم بود

نگین از بغلم اومد بیرون و گفت

\_\_کف دستاتون و جلوم نگه دارین ارباب(علامت ایست)

یکم نگاش کردم و گفتم

\_\_داری زیاده روی میکنی توله سگ

نگین یه جور خاصی مثل کسی که مشاوره میده گفت

\_\_بیار بالا حالت ایست عزیزم

همونجوری که نگاش میکردم دستامو حالت ایست بردم سمتش و گفتم

\_\_به نفعته سره کار نباشم

نگین با عشق نگام کرد و دستاشو تو دستم قفل کرد.

چند ثانیه طول کشید تا به خودم پیام.

نگین با یکم مکث گفت

\_\_احساس ینی این.حالا دستتونو بندازین دور کمرم نگا کنین اینجوری

و یه دستش و انداخت دوره کمرم

یه تایه ابرومو انداختم بالا و گفتم

\_\_جمع کن مسخره بازیتو

نگین داد زد

\_\_ارباب توروخدا

+لیاقت محبت نداری ندالاری

\_\_دارممم یه بار امتحان کنین نداشتم فقط زجرم بدین.من اون دختر نیستم.چشاتون نگین و ببینه نه کیانا رو.

حرفش کافی بود که یه دستمو بندازم دوره کمرش و در نهایت انگار خودم نبودم ولی سفت بغلش کردم.

(نگین)

باورم نمیشد چقدر حرف گوش کن بود و مثلاً من اسلیوش بودم.باید کمکش کنم منو دوس داشته باشه.

خوده کیان راضی شد رونا رو فراری بده.

از بغلم اومد بیرون و سریع از اتاق زد بیرون.

ادامه دارد...

@eshghmeshki

##پارت 23

عشق مشکی

(رونا)

دستم به هیچجا بند نبود تو این خونه زندانی شده بودم فقط به امید فردا بودم و آب و غذا هم بهم درست نمیداد و همونقدری هم میداد نمیخوردم از غم نمیتونستم چیزی بخورم.

خیلی تشنه بود و پارچ آب رو برداشتم و داشتم آب میریختم که کیان اومد تو اتاق. از ترس خودمو یه گوشه تخت جم کردم که گفت

\_\_نترس کاریت ندارم

با بغض نگاش کردم که رو تخت نشست و گفت

\_\_مذارم بری

از خوشحالی گریم گرفتم و گفتم

+ممنونم

کیان یکم نگام کرد و در آخر گفت

\_\_خوشبخت بشی جنده

از در رفت بیرون و منو تو شوک حرفش گذاشت.

ینی ولم کرد برم پی زندگیم؟

تو فکر بودم که اومد گفت

\_\_واسه اینکه بذارم بری یه شرط دارم

هنوز تو شوک حرف قبلیش بودم که گفتم

\_\_چه شرطی؟

اومد نزدیک صورتم و چند وجبی صورتم بود که گفت

\_\_کسی نباید بفهمه اینجا بودی. هر طور شده این چند روز رو جمع میکنی یه جوری.

با ترس تو صورتش نگاه کردم و گفتم

+چشم

از اتاق رفت بیرون و با گوشیم و کولم برگشت و داد دستم و گفت

\_\_حتی به آراد هم نمیگی

منی که فقط میخاستم خلاص شم و برم پیش عشقم گفتم

+چشم

و با شوق کوله و سیمکارت رو ازش گرفتم و گفتم

+پس گوشیم

\_\_تیکه تیکه شده برات میخوره

با شوق گفتم

+ممنونم که آزادم کردی فراموش نمیکنم

\_\_خدافظ

نگین اومد تو اتاق و ظاهرا با هم هماهنگ کرده بودن چون میدونست میخام برم و گفت

\_\_دوست خوبی بودی برام

+ عزیزمی توله

کیان فقط نگامون میکرد و نگین گفت

+ موفق باشی میس رونا

با خنده گفتم

\_ خطم همونه خواستی پیام بده و....

با خنده گفت

\_ چشم

کیان گفت

\_ بسه. خدافظ

کیان و نگین اومدن واسه بدرقم و منم از خونه زدم بیرون.

تو راه شاد و خوشحال داشتم راه میرفتم سمت خونه که یه دختره با شتاب از کنارم رد شد و یه پسر دم دنبالش.

شونه هامو انداختم بالا و به راهم ادامه دادم که دیدم پسره داد زد

\_ کثافت رذل وایسا

سعی داشتم سریع از اون منطقه رد بشم و رسیدم به خونمون و درو باز کردم که یکی با شتاب رد شد و اومد تو خونه و درو بست.

طول کشید به خودم پیام و دختره گفت

\_ تورو خدا بذار یه لحظه اینجا بمونم آبا از آسیاب افتاد میرم

پسره رسید به دره خونه زنگ میزد بیچاره بودم البته همه خواب بودن بعد از ظهر بود.

ظاهرا شک نکرد و رفت.

دختره نفس نفس میزد و گفت

\_ وای ممنونم نمیدونم با چه زبونی ازت تشکر کنم.

یکم نگاهی کردم چشای مشکی لبای صورتی خوشگل و به تیپش نگاه کردم یه شال مشکی که نصف موهاش پیدا بود از زیرش مانته سفید جلو باز و شلوار مشکی تنگ و کفش مشکی. یه تیپ اقتضاح.

روش زوم کرده بود دقیقا شبیه این ج...نده های خیابونی بود.

با آرامش گفتم

\_ اسمت چیه؟

با اون چشای مشکیش نگام کرد و نفس نفس زدنش تموم شد و دستشو دراز کرد سمت

+ کیانا راد

+ رونا نامجو

دستش و ول کردم و چشمم به گوشی و پولای دستش افتاد و گفتم

\_ اینارو ازش زدی؟

چشانش برق زد و گفت

+ آره چطوره؟

با تعجب نگاه کردم و سمت در فرستادمش و گفتم

\_\_خانوادم الان بیدار میشن بهتره بری دیگه دنبالت نیست

+میشه بمونم میترسم دنبالم باشه

یه نگاه به لوازم تو دستش کردم و گفتم

\_\_شرمنده باید بری

و درو باز کردم و فرستادمش بیرون و سمت چپ و راستشو نگاه کرد و لوازم هارو قايم کرد و رفت.

روزه عجیبی بود.

اون از کیان که گذاشت برم و الان کیانا که خودش و انداخت تو خونه.

ادامه دارد...

@eshghmeshki

#پارت 24

عشق مشکی

(رونا)

درو بستم و رفتم داخل خونه همه بیدار شده بودن و داداشم داشت با یکی حرف میزد و میگفت

\_\_آره آره الان ساعت پنجه ساعت 8 میام دنبالت میبینمت. تازه ماشین و از تعمیرگاه درآوردم

داشتم کفشامو در میاوردم که که منو دید و گوشی از دستش افتاد و السا داشت میگفت

+الو رضا چی شدی؟ الو الو

تلفن قط شد و رضا بدو اومد سمت من و محکم بغلم کرد و بوس بارونم کرد و مامان بابا هم بیدار شدن و منو دیدن شوکه شدن و دوتاشون اومدن سمتم و اونا هم بغلم کردن و در آخر رضا گفت

\_\_کجا بودی آبجی ما همه جارو دنبالت گشتیم هیچ اثری ازت نبود

همونجوری که حرف میزد داشت بدنم چک میکرد که زخمی چیزی نباشه.

الناز: کجا بودی دختر تو

بابا البرز با تعجب گفت:

\_\_سه روزه کجایی پیش آراد هم که نبودی.

سریع پیچوندم و گفتم:

خیلی گشتمه چیزی نخوردم بعدا میگم

همشون یه نگاه کردن و رضا گفت

\_\_فدات شم آبجی بیا غذا بخور

با خوشحالی که دیگه چیزی نپرسیدن رفتم تو خونه و رفتم اتاقم تا لباسامو عوض کنم.

یه شلوار مشکی خونگی پام کردم و یه تاپ قرمز و موهامم باز ریختم دورم. موهام بلندیش تا کمرم بود.

باز ریختم دورم و رفتم تو آشپز خونه مامان با گوشیش کار میکرد و بابا هم حاضر شده بود بره سره کار و رضا هم تو اتاقش بود و با السا حرف میزد و بگو بخند داشتن.

همه چی خوابیده بود و دیگه انگار یادشون رفت من کجا بودم.

داشتم ظرف هارو میشستم که یادم از اون دختره کیانا اومد. چقدر مشکوک بود. کاش دوباره ببینمش. نسبت بهش کنجکاو شدم. فکر مو سریع پس زدم و تو دلم گفتم همینم مونده نسبت به یه دزد کنجکاو بشی.

دستامو خشک کردم و مامان به رضا که در حال آماده شدن بودگفت:

رضا جان سس خونه نداریم هر جا میری برگشتی بخری شب ماکارونی داریم.

رضا همونجوری که موهاشو جلوی آینه حالت میداد و ساعتشو میبست گفت:

\_\_میخرم عزیزم

مامان به بوس راه دور براش فرستاد و من عقم گرفتم و گفتم

\_\_عققتو حالمو بهم زدین

مامان خندید و رضا هم پشت بندش خندید و رفت. منم رفتم تو اتاقم و فعلا گوشه ای هم نداشتم باید میرفتم دره خونه آزاد.

ادامه دارد...

eshghmeshki@

#پارت 25

عشق مشکی

(کیانا)

سریع داشتم میدونیدم ولی پسره منتظر بود یه جا آگه گیرم میاورد دست پلیس بودم.

سریع به جا قایم شدم که نزدیک یه خرابه بود و نفس نفس میزد صدای کفشاش میومد. جلوی دهنم و گرفتم تا جیغ نزدم.

کفشاش داشت خیلی نزدیک میشد که یه سگ اونجا دیدم که مستقیم به من نگاه میکرد آماده شکار بود. با اینکه بسته بود اما میترسیدم به سمت حمله ور بشه.

خیلی ترسیده بودم از طرفی به خاطره پسره و بعدش این سگه که بلند بلند پارس میکرد و ساعت 7 شب بود.

پسره دید خبری نیست راش و کشید رفت.

یه نفس عمیق کشیدم و میخاستم قدم بردارم که سگه بلند شروع کرد پارس کردن. پسره که ازش همه چیش رو زده بودم به سمت سگه برگشت و فهمید کسی اینجا قایم شده.

اومد نزدیک نزدیک و تا دست و انداخت منو بگیره بدو بدو با عقل ناقص از جلوش رد شدم و هل شدم و خوردم زمین.

بهم رسید و افتاد روم و دستامو گرفت بالای سرم و من فقط با پاهام میتونستم جفتک بندازم و نمیتونستم بلند بشم چون رو شکمم نشسته بود و گفت:

\_\_به نفعته هر چی دزدیدی پس بدی تا ندادمت دست پلیس

با اینکه میترسیدم گفتم:

+تو مایه داری به فکر منم باش که آه در بساط ندارم. هیچجام بهم کار نمیدن و پیشنهادات بیشرمانه میدن.

پسره گفت:

\_\_میتونم بهت کار بدم تو شرکت خودم با حقوق ماهیانه دو تومن یا یک تومن.

بهش خیره شده بودم که یه دفعه گفت:

\_\_هوی دختر کجایی میگم وسایل هارو بده.

هولش دادم کنار و بلاخره موفق شدم از دستش آزاد شم میخاستم دوباره بدوئم که کولمو کشید و وسایل هاشو برداشت و حالا اون فرار کرد.

دیگه نفس نداشتم دنبالش برم و تصمیم گرفتم دست از پا دراز تر برم خونه و به فکر کاری بیوفتم.

ادامه داره....

@eshghmeshki

#پارت 26

عشق مشکی

(رونا)

صبح بیدار شدم و آماده شدم که برم خونه آراد.

صبحانه خوردم و آماده شدم.

سونیچ ماشین و برداشتم و ماشین و زدم بیرون.

بعد از چند دقیقه رسیدم دره خونس و پارک کردم و پیاده شدم.

رفتم سمت زنگ و قلبم بی قراری میکرد.

\_\_بله؟

صدامو شبیه مردا کردم و گفتم

+اومدم کنتر و چک کنم

درو زد ریز میخندیدم رفتم بالا و در زدم.

\_\_بله؟

هیچی نگفتم تا درو باز کنه خودش ببینه.

درو باز کرد و منو دید و اولش گفت

\_\_رو...رو

دستمو گذاشتم رو قلبش

\_\_رونا

با اون چشای نازش نگام کرد و متعجب بود.

تا به خودم پیام دیدم دره خونرو بسته و من تو خونم و محکم بغلم کرده.

دلش خیلی برام تنگ بود.

لبامون از هم جدا نمیشد.

\_\_توله سگ جذاب من لباساتو درار ل...خت بیا بغلم که دلم برات لک زده

شالم و درآورد و موهای زیتونیم بیرون ریخت.مانتو مو در آورد و دستش و گذاشت دو لبه تیشترتم که روش عکس یه دختر با موهای بلند بودو خوده تیشترتم خاکستری بود.

اگه در میاورد زخم هارو میدید.ضربه های شلاق رو که کیان با تمام قدرتش کوبیده رو تنم.

باید میپیچوندمش. به کیان قول دادم کسی نفهمه مخصوصا آراد.



بغلم کرد و گفت

\_دستاتو ببر بالا اون ب...دنه خوشگلنت رو ببینم

+حالا یه قهوه بزنیم

یه تای ابروش رفت بالا

\_چی زیرش قایم کردی که نباید ببینم

تو یه حرکت تیشرتمو درآورد و هر کار کردم نتونه نشد.

عصبانی گفت

\_بچرخ

چرخیدم و نفسم بند اومده بود و پشتم بهش بود.

خیالش راحت شد و یه دفه برم گردوند

+هییییی

\_هیسسسس

سمت پهلو شدم و چشاش روم زوم کرده بود و با دقت بدنم رو نگاه میکرد در آخر ریلکس از عصبانیت گفت

\_با کدوم کثافتی بودی؟

طول کشید جملش رو هضم کنم که پشت بندش با صدایی که سعی داشت بالا نره گفت

\_رو تنت ضربه های شلاقه کدوم جهنمی بودی این چند روز

موندم چی بگم

اگه من بگم کیان منو دزدیده بود که جوئه خوده آراد و من تو خطر میوفتاد

ادامه داره...

@eshghmeshki

##پارت 27

عشق مشکی

همینجوری داشتم فکر میکردم و فقط یه کلام تونستم بگم

\_جای بدی نبودم

فکر کردم همه چی میخابه و دیگه چیزی نمیگه.بعده یکم مکث و اشاره به سوتینم که درش بیارم گفت

\_دربیار سو...تینتو ببینم زیره اون چه خبره

دستاش مشت شده بود دید حرکتی نمیکنم بلند داد زد

\_درار گفتم

سریع درآوردم و به بعدش فکر نکردم و رو س...ینه هام زوم کرده بود و اومد جلو و من میرفتم عقب

\_گمشو از خونم بیرون دیگم مسترت نیستم برو با همون

رو سینه هام پره کیودی بود.

شک زده و ایستاده بودم و نمیدونستم چیکار کنم.

دوباره داد زد

\_گفتم گمشو بیرون رونا

به خودم اومدم و به پاش افتادم و گفتم

+آقا بخدا من خیانت نکردم

محکم زد تو گوشم

\_پس اونا رده چیه؟ رو کمرت رده چیه؟

تصمیم گرفتم همه چیرو بگم.

همونجوری که یه دستم رو صورتم بود نگاش کردم از پایین

+کیان منو دزدیده بود

یکم حرفمو تکرار کرد و به یک باره داد زد

\_کیان کیان کیان کدوم کیان؟

با استرس و ترس لب زدم

+کی...کیان آر...آریایی

با گفته حرفم جیغ کشید و گفت

\_خوش گذشت؟

با تعجب نگاش کردم

+بخدا بخدا من عاشقتم برات میمیرم.فقط تو مسترمی.

گریم گرفته بود چون حس میکردم میخاد بره.

بغلم کرد.

\_هییششش

رونا با ترس

+ها...پ...پ...اپ هاپ

ترسیده بودم و آراد گفت

\_باشه تو کاری نکردی آروم بگیر.با اون کار دارم پسره عوضی.

بیشتر بهش چسبیدم

+نه طرفش نرو بخدا خطرناکه

آراد تو بغلش فشارم داد و حرف رو عوض کرد

\_دلم برات خیلی تنگ شده بود.چی شد ولت کرد؟

از بغلش اومدم بیرون

+یه دفه ای گفت میذارم بری به یه شرط

آراد با عصبانیت دستاش مشت شد.

\_خب؟

+گفت هیچکس نفهمه اینجا بودی به خصوص آراد

عصبانیت آراد به حدش رسید

\_اون گوه خورد غلط کرد

سعی داشتم آرومش کنم ولی نمیشد.

در آخر همونجور ل...خت رفتم برای آراد جوشونده به لیمو بذارم که اعصابش آروم بشه

ادامه داره...

@eshghmeshki

#پارت 28

عشق مشکی

(کیانا)

خودمو معرفی نکردم.یه دختر چشم مشکی با موهای قهوه ای تیره و جیب بر.البته چند بار تو دردسر افتادم ولی فرار کردم.یه مامان مریض دارم و بابام وقتی 18 سالم بود فوت کرد.

یه داداشم دارم که الان 19 سالشه و درس نمیخونه.دیپلمو گرفت و خلاص.خودمم 21 سالمه و درسو ول کردم.بابام یه شرکت داشت که ورشکست شد وگرنه خیلی پولدار بودیم.

رفتم تو خونه و مامان با یکم سرفه گفت

\_مادر هیچی تو خونه نداریم

با خنده گفتم

+غصه خوردی میخرم میارم

مامانم یکم سرفه کرد و ساکت شد.

ساعت 2 بود و با یه تیپ داغون زدم بیرون.

داشتم راه میرفتم و چون زیادی جلف بیرون میرفتم ماشین های مدل بالا برام بوق میزدن با اینکه نمیفهمیدن زندگیم چجوریه.چون سر تا پام دزدی بود.

کنار خیابون راه میرفتم که یه ماشین بوق زد و پورشه بود.تو تهران فراوونی این ماشینا بود و آدمای پولدار.

+خوشگله نمیای بالا

یه نگاه بهش کردم و محل ندادم همونجوری به راهم ادامه میدادم که دوباره بوق زد

\_جیگر چه نازی هم میکنه.بیا بالا راض...یت میکنم.

با یه عشوه کوتاه نشستم تو ماشینش و یه آهنگ خارجی در حال پخش بود.

( sean sahand ( miny moe )

+سلام گل پسر

پسره که تقریباً خوشگل بود داشت یه ریز حرف میزد.

\_چه نازی تو توله سگ.اسمت چیه

یه نگاه به چشاش کردم و با عشوہ صدامو نازک کردم و گفتم

+نازی ام

پسره یکم نگام کرد

\_کیان

میخاستم درو باز کنم پیاده شم ولی قفل مرکزی رو زد.

اومد نزدیک صورتم همونجوری که آهنگ در حال پخش بود

+کجا کجا در خدمت باشیم سوار شدی چیزی بزنی ازم آره توله سگ؟

بعد با خودش فکر کرد و یه انگشتش رو کشید رو لبش

+صبر کن ببینم قیافتم خیلی آشناست

اگه میموندتم موم بود زندگیم. به کیان خیانت کرده بودم. حالا خودش باید جلوم سبز بشه.

با بدبختی فکر کردم

واقعا زمین گرده...

ادامه داره

eshghmeshki@

##پارت 29

عشق مشکی

(کیانا)

داشتم نگاش میکردم که ادامه داد

+خیلی قیافت آشناست جایی دیدمت؟

با صدایی که سعی میکردم نلرزه نگاش کردم که آهنگ و عوض کرد

داشتم از ترس میمردم و گفتم

\_من نمیشناسمت اشتباه گرفتی آقا

کیان یکم نگام کرد و تهش با یه نگاه به تیپ و قیافم گفت

+فقط یه نفرو میشناسم که اینجوری تیپ میزد

سعی داشتم از ماشین پیاده شم عجب غلطی کردم سوار شدم.

داشتم با دستگیره ور میرفتم که نشونی رو دیدم و دیدم دستمو سفت فشار داد

+این نشونی رو فقط یه نفر داره هوم؟

به دستم نگاه کردم که روزی که بهش خیانت کردم یه نشونی گذاشته بود رو دستم با چاقو.

آب دهنم و صدا دار قورت دادم.

+کیانا؟

فقط نگاش کردم

بلند تر داد زد

+کیانا؟

با ترس گفتم

\_ب...بله

یه دفه گازو گرفت و من چسبیدم به صندلی و جیغ زدم.

بلند داد زد

+بشین سره جات

\_نه غلط کردم نمیدونستم تویی وگرنه سوار نمیشدم

+میخاستی دزدی کنی آره؟ راحت باش.

از ترس زبونم بند اومده بود و مرموز گفت

+هوووم نترس اداره پلیس نمیبرمت.میبرمت پیش خودم جهنم واست میسازم تا آخره عمرت زجر میکشی کنار من.هوم چطوره؟

با وحشت گفتم

\_نه نه نه بهت التماس میکنم بخدا زندگیم رو هواست.مامانم مریضه.کنارش نباشم میمیره.پول داروهاش زیاد میشه ندارم بدم.

با خنده و مرموز گفت

+بهت کار میدم ولی شرط داره

با خوشحالی پرسیدم

\_چه شرطی

همونجوری که رانندگی میکرد یکم سرشو چرخوند سمت من

+جلوی همون پسر میوفتی به پای من التماس میکنی ببخشم شاید پس زده هم بشی چند بار ولی باید تمام تلاشت و بکنی

از شدت حقارت سرم و انداختم پایین

\_این تحقیره زیادیه

\_اگه اینکارو بکنم بهم کار میدی؟

نگام کرد

+میدم

بعد از یکم فکر گفتم

\_اون پسر و شمارش و تو گوشیم دارم ولی شاید خطش و عوض کرده باشه زنگ بزnm چی بگم؟

ماشین و جلوی یه خونه نگه داشت و گفت

+زنگ میزنی میگی یه قرار بذاریم

\_میشه این کارو باهام نکنی؟

دستشو آورد سمت موهام و آروم نوازش کرد و یه دفه کشید و سرم رفت نزدیک صورتش و همونجور تو صورتم با آرامش گفت

+وگرنه میشی زیر خواب من

موهامو ول کرد و پرتم کرد سمت عقب.سقف ماشین بسته بود.

با جدیت گفت

+پیاده شو

\_اینجا کج...\_

نذاشت ادامه بدم دوباره داد زد

+پیاده شو جنده

همونجوری که از ماشین پیاده میشدم آرام گفتم

\_جنده تویی سگ

صدامو شنید و اومد نزدیکم و چند قدم مونده بهم دست زد برام و گفت

+ براو دیگه چی بلدی؟

نمیتونستم زر بزنم و چسبیده بودم به ماشین نفس نفس میزد

یکم خندید و دو دستش و گذاشت رو ماشین. دو طرفمو برای فرار بسته بود.

مثل سگ ترسیده بودم که نزدیک گوشم گفت

+یه بار دیگه تکرارش کن

از ترس نفهمیدم چی گفتم

\_خو...خودم ج...جن...دم

با آرامش بهم زل زده بود و اون گوشم آرام گفت

\_بلند تر میخام این چند تا پسری که دارن رد میشن بشنون. بجنب دختره خوب

با ترس نگاه اون پسرا کردم که 6-7 تایی بودن و هواشنون به ما بود و داشتن رد میشدن و بگو و بخند داشتن و هم سن و

سالای خوده کیان بودن نهایت نهایت 22

تا به خودم پیام با سرو وضع داغون پرتم کرد جلوی پاشون و گفت

+داد بزن میخام بشنون.

یه دفه همشون ساکت شدن و من که داشتم اون وسط آب میشدم کیان یه چشمک به همشون زد و یه علامتم از گوشیش نشونشون

داد که من نفهمیدم چیه.

اومد نزدیکم و پسرا میخندیدن و از موهام گرفت منو و گفت

+داد بزن گفتم

با ترس و گریه داد زدم

\_من جن...جندمممم

کیان داد زد

\_دیگه؟

میخاستم پاشم برم که کیان گفت

+ادامش کاری نکن بدمت دست همشون

با ترس و وحشت سرمو به علامت نه تکون دادم و همونجوری میگفتم فقط. بدون فکر کردن به شخصیتم که داره خورد میشه

\_من جن..جندمممم.سگه تو!!!!

پسرا داشتن ریز میخندین و من نمیدونستم برای چی. مگه تحقیر کردن لذت داره؟

غرق فکر بودم که دیدم پسرا رفتن و فقط کیان مونده

ادامه داره....

@eshghmeshki

:Mahboobe.h

#پارت 30

عشق مشکی

(نگین)

تو خونه کیان منتظرش بودم. بعد چند دقیقه اومد داخل و یه دختر هم همراهش با موهاش کشیده میشد داخل خونه.

من به جاش دردم گرفت اما از اینکه موهام توسط کیان گرفته بشه و کشیده بشه خی..س شدم.

دختر رو آورد پرت کرد تو اتاقی که من توش بودم و یه کلام گفت

+این کیاناست میخاست از ماشین من چیزی بدزده که شناختمش و درگیر این شکنجه گاه شد

من از ترس داشتم سخته میزد. کیان وقتی حرف از شکنجه میزد منظورش شکنجه ج...نسی نبود و واقعا شکنجه میداد.

کیانا با ترس به پای کیان چسبید خودم نفرت داشتم از دختره با دیدن این صحنه یکم دلم خنک شده بود و سادیسمم کار افتاده بود. زجه های کیانا واسه اینکه بهش رحم کنه و کاریش نداشته باشه رو مخم بود.

رفتم نزدیک دختره و موهاشو محکم کشیدم و از پای کیان جدانش کردم و رو به کیان داد زد

\_\_بذار برم تو رو خدا جلوی اون چنتا پسر که تحقیر شدم بس نبود؟

کیان با چشایی که ازش آتیش میبارید زل زده بود به کیانا و رو به من گفت

+خفش کن تا خفش نکردم

منکه بلد نبودم چیکار کنم و میس هم بودم گفتم

\_\_چجوری خفش کنم

کیانا فقط داشت زار میزد و کیان رفت بیرون و قبل بسته شدن در گفت

+گراپشت خیلی وقته خاموشه اجازه میدم استفادش کنی

درو بست و من موندم و زجه های کیانا

به حدی اعصابم ازش خورد بود که الان که پیداش کردم میکشمش که باعث شده عشقم نابود بشه.

رو تخت نشسته بودم. چهار دستو پا خودشو رسوند به پام و کفشم رو تو دستش گرفت و زجه میزد

یه لگد زدم تو دلش که پرت شد عقب

دوباره با بیچارگی اومد نزدیک کفشم بازم پرتش کردم کنار

دوباره اومد و ایندفعه گفت

\_\_لطفا بذار من برم مامانم خونه مریضه.

پاشدم شروع کردم راه رفتن پامو گذاشتم رو دستش و فشار دادم

+خفه میشی یا نه؟

با ترس و گریه سرشو تگون داد

ادامه داره...

@eshghmeshki

:Mahboobe.h

#پارت 31

عشق مشکی

(کیان)

تو حال نشسته بودم و صداهاشون میومد غرق فکر بودم و نمیتونستم ولش کنم بره و اگه نزدیکش میشدم مرگش حتمی بود

یه لیوان و یه شیشه مشروب رو میزم بود و پاهامو دراز کرده بودم صداهاشون میومد که کیانا التماس میکرد که بره.

اعصابم بهم ریخت و پاختم رفتم مشت کوبیدم تو در که نگین درو باز کرد و اومد سمت

تلو تلو میخوردم و یه لحظه گریه میکردم یه لحظه میخندیدم.

نگین نگرانم شده بود اومد نزدیکم

+چقدر خورده لعنتی

همونجوری که میخندیدم چرت و پرت میگفتم

\_نگین عشقم باهام ازدواج میکنی

+تو خوب نیستی خب آرام باش

کیانا اومد تو حال و داد زدم

\_خوبم عالی ام هیچیم نیست

نگین با عشق نگام کرد و همونجوری که تلو تلو میخوردم بغلم کرد

(نگین)

+هیسسسس پسر خوب آرومم

نگاش کردم خودشو خفه کرده بود تو مشروب.

به کیانا نگاه کردم و گفتم

\_زندت نمیدارم گمشو تو اتاق جلو چشمش نباش

کیانا با گریه به کیان نگاه کرد انگار که از کاره چند سال پیشش پشیمون باشه اومد نزدیک کیان و ایستاد جلوش و کیان تعادلشو

از دست داد و محکم کوبید تو گوش کیانا و بعد کیانا میخواست کیان رو ببوسه صبر کردم ببینم چی میشه که کیان منو هل داد و

از موهای کیانا گرفت و بردش سمت اتاق فرمز.

میکشتش اگه میذاشتم بره

جلوش و ایستادم اما منم پرت کرد چه زوری داشت.

رفت تو اتاق و درو بست هشیار نبود که درو قفل کنه.رفتم تو اتاق و دیدم کیانا رو از گردنش بلند کرده یکم و کیانا رنگش سیاه

شده بود داشت جون میداد



داشتم فکر میکردم چیکار کنم

کیان کشیدم سمت عقب و برگردوندمش سمت خودم و بوسش کردم اما ظاهرا فایده ای نداشت.

خیلی مست و عصبانی بود.

با نفرت به کیانا نگاه کردم

\_زندت نمیدارم.کاری میکنم هر روز بمیری.تو باعث این رفتاراشی.

همونجوری که حرف میزدم رفتم سمت کیانا و گفتم

+وای به حالت فرار کنی میدمت دست کیان بخدا محل سگم نمیدم بهت ریز ریزت کنه

\_تو..توروخدا...خدا بذا...بذار برم

محکم کوبیدم تو دهنش و به صدای هق هقش توجه نکردم.

رفتم تو حموم و دوش آب سرد و باز کردم و کیان و انداختم زیرش و یکم که هشیار شد آرام گفت

+...نگین حالم بده.این کثافت رو ازم دور کن

با یکم مکث دست کشیدم تو موهاش و یکمی گریم گرفتم که اونجوری داغون گفت نگین حالم بده.

با گریه گفتم

\_جون نگین.نگین بمیره برات مستر خوشگلم

کیان یکم خندید و بعدش جدی گفت

\_نگین تو اینکارارو نمیکنی مگه نه

نگاش کردم و با گریه گفتم

+نمیکنم نمیکنم ارباب.شما تاج سره منین.صاحب منین.من مال شما فقط.

کیان از حرفام آرام شده بود و یه دفعه گفت

\_ولش کن بره

+اما گند زده به زندگیت

دستم گرفت و گفت

\_عاشق شدم.به اون احتیاجی ندارم.انتقام نمیگیرم چون میدونم میکشمش.

اشکامو پاک کردم دستم و گذاشتم رو سینهش نوک انگشتمو میکشیدم رو سینهش.

+ولش کنم بره؟

با اطمینان سرشو تکیه داد و لباسو گذاشت رو لبام و بوسید و گفت

\_این تو میمونیم تا فرار کنه نمیخام ببینمش هیچوقت

با نفرت گفتم

+تو شاید بتونی بگذری اما من نمیتونم.جلوی چشمه تو نیست عزیزم

رفتم بیرون از حموم و کیانا نبود و دنبالش گشتم که دیدم آب شده رفته تو زمین.رفته بود.

توجه نکردم همیشه به حرف کیان گوش دادم اینم سعی میکنم کنار بیام که گفت ولش کنیم و جنگ اعصاب نداشته باشیم.

ادامه داره...

eshghmeshki@

:Mahboobe.h

#پارت 32

عشق مشکی

(رونا)

جوشونده رو گذاشتم رو میز و نشستیم رو مبل اراد فنجونشوش رو برداشت و یه دفه گفت

+نمیتونم بگذرم

بهش نگاه کردم

\_خطرناکه بذار ازدواج کنیم و لش کن

همونجوری که جوشوندش رو فوت میکرد تا سرد بشه گفت

+ بعدش زهرمو میریزم

دستمو گذاشتم رو پیشونیم و کلافه گفتم

\_آراد عزیزم مستره من

جدی جدی نگام کرد و دستشو گذاشت زیر چوئم و سرم بالا اومد و گفت

+پاشو برام برقصد

آهنگ و پلی کرد و صداش تو خونه پیچید.

نشسته بود رو مبل نگام میکرد

رفتم آماده شدم و یکی از لباسایی که تو خونش داشتم و پوشیدم و یکمم آرایش کردم.

از اول آهنگ و پلی کرد

Ring my bell, ring my bells

Ring my bell, ring my bells

Ring my bell, ring my bells

Ring my bell, ring my bells

(منو به خودم بیار)

همزمان با صدای آهنگ به دیوار تکیه داده بودم کم کم میومدم جلو.

Sometimes you love it

(بعضی وقت ها دوستش داری)

Sometimes you don't

بعضی وقت ها هم نه

Sometimes you need it then you don't and you let go

(بعضی وقت ها بهش نیاز داری و بعضی وقت ها هم نه و می داری و میری)

اینجای آهنگ زانو زدم و پاهام یکم از هم باز بود و بعدش با ریتم آهنگ حالت چهار دستو پا شدم میرفتم جلوی آراد.

Sometimes we rush it

بعضی وقت ها براش شتاب می کنیم

Sometimes we fall

بعضی وقت ها هم موفق نمیشیم

It doesn't matter baby we can take it real slow

مشکلی نیست عزیزم، ما می توانیم خیلی آرام پیش ببریم

Cause the way that we touch is something that we can't deny

چون لمس کردنمون چیزیه که نمی توانیم انکارش کنیم

And the way that you move oh you make me feel alive

و نحوه حرکاتت باعث میشه احساس زنده بودن بکنم

Come on

زود باش

Ring my bell, ring my bells

Ring my bell, ring my bells

(منو به خودم بیار)

با یکم خنده مستانه بلند شدم رفتم سمت آراد و یه پامو بلند کردم و گذاشتم وسط پاهاش رو مبل.

You try to hide it

سعی داری پنهانش کنی

I know you do

می دونم که این کار رو می کنی

When all you really want is me to come and get you

(وقتی تمام اون چیزی که واقعا میخوای این باشه که بیام و به دستت بیارم)

لبامو گذاشتم رو لباش و یه بوسه طولانی

You move in closer

تو نزدیک تر میای

I feel you breathe

(و من نفس کشیدن رو احساس می کنم)

یه چرخ آروم زدم و رفتم سره جام جلوی آراد.

It's like the world disappears when you're around me oh

(وقتی تو پیشمی انگار دنیا ناپدید میشه)هیچی رو نمیبینم

Cause the way that we touch is something that we can't deny oh yeah

چون لمس کردن همدیگه چیزیه که نمی تونیم انکارش کنیم. اوه . آره

And the way that you move oh you make me feel alive so come on

(و نحوه حرکاتت باعث میشه احساس زنده بودن بکنم . پس زود باش)

پشت به دیوار وایستادم و یه ضربه زدم رو باسنم و در آخر لبمو گاز گرفتم

Ring my bell, ring my bells

Ring my bell, ring my bells

Ring my bell, ring my bells

Ring my bell, ring my bells

(منو به خودم بیار)

چهار دستو پا همراه با آهنگ رفتم طرف آراد.

I say you want, I say you need

(معتقدم که تو هم می خواهی، باور دارم که نیازش داری)

رسیدم به آراد و گردنمو سفت گرفت و فشار میداد.

I can tell by your face love the way it turns me on

(می تونم از رو قیافت بگم که عشق چیزیه که منو به هیجان میاره)

گردنمو ول کرد نفسم بالا اومد و یکم سرفه کردم.

I say you want, I say you need

(معتقدم که تو هم می خواهی، باور دارم که نیازش داری)

لبام اسیر لباش شد.

I will do all it takes, I would never do you wrong

من هرکاری لازم بشه می کنم، راست می گم

Cause the way that we love is something that we can't fight oh no

چون عشقی که بینمون وجود داری ، چیزی که مانع از جنگ بین ما میشه

I just can't get enough oh you make me feel alive so come on

من متوجه چیزی نمیشم. این تویی که باعث میشی احساس زنده بودن بکنم

Ring my bell, ring my bells

Ring my bell, ring my bells

هشیارم کن

I say you want, I say you need

فکر می کنم تو می خواهی، فکر می کنم نیاز داری

I can tell by the way on the look on you're face i turn you on

می تونم از قیافت بگم که به وجدت آوردم

I say you want, I say you need

معتقدم که تو هم می خواهی، باور دارم که نیازش داری

if you have what it takes, we don't have to wait... let's get it on

اگر به چیزی که از دست دادی برسی، مجبور نیستیم منتظر بمونیم، بزن بریم

!Get it on

Uhhh

بزن بریم

از زیر زانوم گرفت و بلندم کرد و رفتیم تو اتاق صدای آهنگ هنوز میومد.

Ring my bell, ring my bells

هوشیارم کن

همزمان با آهنگ درو بست.

ادامه داره...

eshghmeshki@

:Mahboobe.h

#پارت33

عشق مشکی

(آراد)

روزه خواستگاری رسید.

همه راضی شده بودن و مزاحمی در کار نبود.

(رونا)

داشتم آماده میشدم و ذوق و شوق داشتم که میخام بشم خانومه آراد.

عاقده داشت میومد

زنگ و زدن و سریع رژ رو زدم رو لبام و یه تیپ درست زدم و شالمو انداختم و رو سرم و رفتم بیرون نشستم تا حالا خانوادش رو ندیده بودم

رضا یه نگاه به من کرد و سوت زد و گفت

+اوووووف شماره بدم پاره کنین بانو

ریز خندید و از کنارش رد شدم

\_سرت به کاره خودت باشه آقا پسر

آروم جوری که من بشنوم گفت

+میس بازی درنیار که مستر بازی در میارما

با جدیت گفتم

\_بنال ببینم

با جدیت آروم زد تو گوشم و گفت

+رژتو کمرنگ کن قرمز جیغ زدی واسه کی هاااان؟

خندم گرفت و از کنارش رد شدم و آروم جوری که کسی شک نکنه یه مشت آروم زدم رو اونجاش.

بعدشم از خنده غش کردم که گفت

+زهره مار رو آب بخندی

مامانم که داشت آماده میشد گفت

\_این باباتم تا بیاد صبح شده چتونه شما دوتا

با خنده دوتامون گفتیم

\_هیچی

رضا یکم نگام کرد و دید هیچکس حواسش نیست گفت

+به آراد میگم ادبت کنه

براش زیون درازی کردم که همون موقع مهمونا اومدن بالا.

بابا هم همزمان رسید و گفت

\_شرمنده من دیر رسیدم

داشتم نگاه خانوادش میکردم که یه دختره از همونا گفت

+نه اتفاقا ما هم الان رسیدیم آراد جان جایی کار داشت.

همون موقع آراد یه بسته شیرینی داد دست من و یه گل تزئین شده.

همه نشستیم و مرد ها که بابای آراد بود و بابای من با هم سره مهریه و...حرف میزدن.

وقتی صحبت تموم شد همه دست زدن و من که تا همون لحظه تو فکر بودم به خودم اومدم که مامان گفت

+چایی بیار عزیزم

چایی آوردم و تعارف کردم و نشستم سره جام و بابای من و بابای آراد دوتاشون گفتن برم تو اتاق و آرادم ببرم حرفامونو بزنیم.

دوتامون رفتیم تو اتاق من و حرفی نداشتیم که بزنیم فقط گفتم

+گوشیم نابود شد همونی که خریده بودی انداختش شکست

با عصبانیت گفت

\_مردک عوضی

سعی کردم آروم بش کنم

+آروم باش یکی دیگه برام میخوری؟

با یه نگاهی که ازش عشق میبارید و سره کیان عصبی بود گفت

\_میخرم عزیزم. خطت رو داری؟

چشامو گذاشتم رو هم که پنی دارم.

از اتاق خارج شدیم و بابا پرسید چی شد دخترم

ریز خندیدم که بابای من و بابای آرادگفتن

مبارکه دهننون رو شیرین کنین برو بچ.

خندم گرفته بود از لحن بابا ها

اون شب به خوبی و خوشی گذشت و منو آراد محرم شدیم.

ادامه داره...

eshghmeshki@

#پارت 34

عشق مشکی

🤖 دوسداران بدون سانسور بیابن خوشگلا 🤖

نگین

کیان و کم کم آروم کردم و از حموم اومد بیرون. یه نگاه بهش کردم

رفتم جلو و بغلش کردم و گفتم

+دختره رفته فرار کرده

کیان لباس و گذاشت رو لبام و دیوونم داشت میکرد

نفس کم آوردم و لبامو ول کرد و گفت

\_به درک که رفت مهم اینه تو اینجایی

ذوق زده شدم و رفتم برای کیان لباس آماده کنم تا بپوشه.

از پشت بغلم کرد و سرشو فرو کرد تو موهام.

سرشو برد تو گردنم و نفسش میخورد به گردنم.خوب بلد بود دیوونه کنه.

یکم گذشت و ازم جدا شد و همونجوری که رکابیش رو میپوشید گفت

\_دوستت دارم

دستام همونجوری موند رو لباسا و بعد چند سال این کلمه رو به من گفته بود.بعده اون همه زجر و شکنجه.

دید تو فکرم خندید و گفت

\_هنوزم مسترتم حق نداری جایی بری.برگشتی در کار نیست.با این تفاوت که دوستت دارم

برگشتم سمتش و تو چشاش نگاه کردم

+من دیوونتم من روانیتم من عاشقتم کیان

فقط گوش میداد و گفت

\_پس تو اتاق قرمز(بازی)میبینمت

ضربان قلبم رفت بالا و فهمیدم این لحظه باید چی بگم

+چشم ارباب کیان

رفت سمت اتاق قرمز(بازی) و منم سریع لباسم رو پوشیدم و آرایش کردم و موهامو باز دورم ریختم.

رفتم تو اتاق پشت به در زانو زدم و آهنگ گذاشته بود.

با خودم گفتم چرا آهنگ گذاشته؟

صداش تو کل خونه پخش شد

نفس نفس میزدم.

اومد نزدیکم و صدای شلاق رشته ای و میشنیدم که میخورد رو زمین پشتم و ایستاد

\_بخاب رو تخت توله سگ

خوابیدم رو تخت و شلاقش میخورد به ک...ونم.

حالت نوازش میکشید و دوباره همزمان با آهنگ میزد.

خیلی درد داشت ولی صدام در نمیومد

مازوی خودم زده بود بالا و حس...ری شده بودم.

شلاق و انداخت و با دوتا گیره اومد سمت نوک سینم رو گرفت تو دستش و اولین گیره رو زد و صورتم از درد جمع شد و دومی رم زد به اون یکی سینم.

لباسامو پاره کرد و کی...رشو درآورد و تا ته داخلم کرد و شروع کرد ت...لمبه زدن.

هم درد داشتم هم لذت و جیغ میزدم که همونجوری که تلمبه میزد داد زد

\_خفه شو ج...نده

نمیتونستم خفه شدم یا جیغ میزدم یا آ..ه میکشیدم.

محکم گردنمو گرفت و فشار میداد انقدر ت...لمبه زد داخلم تا ارضا شد و رفت کنار

به خودم میپیچیدم و التماس کردم

+ارباب تورو خدا منم ارضا کنین

یه نگاه بهم کرد و وی...براتور روشن کرد و گذاشت بین پام و دستو پاهامم به تخت بست و گفت



\_\_هیسسس خفه صدات و نشنوم

داشتم جیغ میزد و درجه رو تا ته زیاد کرد و از اتاق رفت بیرون و انقدر جیغ زدم و آ...ه کشیدم که 2 بار ارضا شدم.

بیحال شده بودم و تو همون حالت نفهمیدم چی شد و خوابم داشت میبرد که کیان اومد تو اتاق و محکم زد تو گوشم تا از خواب پاشم و دستشو برد بین پام و گفت

\_\_باز کن دهننتو

دهنمو باز کردم و آب خودم رو به خوردم داد.

یه عق زدم و سرمو به چپ و راست کردم که بقیش و نخورم

محکم زد تو دهنم

\_\_باز کن دهننتو جن...ده

دهنمو باز کردم و بقیشم به خوردم داد که از تحقیره زیادی که داشتم میشدم دوباره لای پام خیس شد

کیان دستشو با دستمال پاک کرد و مشت کرد تا بشوره.

بیحال بیحال شده بودم که یه ضربه محکم خورد رو ک...سم و کیان گفت

\_\_پارس کن

تند تند گفتم

+هاپ هاپ هاپ

چون آهنگ روشن بود مازوم به حدش رسیده بود و سادیسم کیان هم به حدش رسیده بود.

شلاق و برداشت و محکم زد رو ک...سم.انقدر زد که قرمز شد.

اومد نزدیکم و دستشو کرد داخل و جیغ میزد و گریه میکردم ولی هنوز میخاستم.

\_\_س..گه کی هستی؟مال کی هستی؟

از لذت زیاد نفس نفس میزد

+س..گ شمام.مال خودتونم.آیییییی

دست مشت شدش رو گذاشت رو دهنم و گفت

\_\_هیسسسس

با ترس سرمو تکون دادم و رفت دستشو شست و اومد رو سینم نشست و همزمان با ریتم آهنگ میزد تو گوشم.

از روم پاشد و دست و پاهام باز کرد و منو رو یه صندلی نشوند و گفت

\_\_باز کن پاهاتو

قلادمو گرفت کشید به سمت خودش و نشسته بود رو لبه تخت و یه پاشو به ک...سم میزد و پاشو یه ضرب فرو کرد و با درد گفتم

+آیییییی ارباب آروم

پاشو داخل عقب جلو میکرد و منم فقط آه های بلند میکشیدم که وسطش میگفت

\_\_پارس کن آشغال بگو جن...ده کی هستی

از لذت داشتم دوباره ار...ضا میشدم و تقریبا داد زدم

+جن...ده شما.هاپ هاپ هاپ

داد زد و گفت

بلند بگو همه بشنون

مست مست شده بودم و گفتم

+جن...ده تو اااااام جندت...م

محکم زد رو سینه هام

تو نه شما عوضی

سریع اصلاح کردم و گفتم

+شما شما

با ترس داشتم به ک...سم نگاه میکردم که پاش داخل بود و انقدر نگاه کردم و داخلم جلو و عقب کرد تندتند که دوباره ار...ضا شدم و جونی برام نمونده بود و رو زمین جلوی پاهاش افتادم و آهنگ همونجوری داشت پخش میشد هی از نو.

پاهاش و بغل کردم و اونم نازم کرد و خم شد و دستشو گذاشت رو ک...سم و آروم میمالید و با آه های ریزی که میکشیدم زیر پاش خوابم برد.

ادامه داره...

eshghmeshki@

## #پارت 35

(آراد)

روزه عروسیمون رسید. اونروز خونه رونا اینا قرار شد عروسی بگیریم چون چند ساله همو دوسداریم.

زنگ زدیم به رونا. خیلی وقت بود دانشگاه نمی‌رفتیم و قرار بود دیگه ادامه ندیم.

بعد چند تا بوق برداشت

+سلام

سلام عروس خانوم

## +نگو خجالت میکشم

دوستت دارم توله

+منم اربابم

\_\_بگو آراد فقط تو خلوت هامون من اربابتم.

(رونا)

با حرفش خندم گرفت

+ای جانم چشم

دوس داشتتم برم تو بغلش. گفت یه ربع دیگه میاد دنبالم و قط کردم.

اومد دنبالم و سریع آماده شدم و رفتم بیرون.

تو ماشین نشسته بود و به آهنگ در حال پخش بود و آراد استپی زد و نشستم تو ماشین و گفت

خوشگل خانوم

یکم ناز کردم

+جیگله کی بودم؟

آراد خندید

+فدای خنده هات

ماشینو روشن کرد و ماشینش پژو دویست و هفت بود.

آراد گاز داد و آهنگ و تا ته زیاد کرد و پلی کرد و گفت باهاش بخونیم و منم موافقت کردم.

+صدای بوق گوشتی هامونه

آراد و من همزمان گفتیم

یه شری حرفا تو دلم مونده بود دوس داشتم بهت بگم!

خندیدیم و آهنگ شروع شد و شروع کردیم به خوندن دوتاییمون

تو بهترین رفیق دنیاییا.

دنیامیا.دنیامیا.دنیا بیا

حالا که قلبم و تو مشتت داریا

به ته رسیده تنهایی ها

آخه دنیامیا

از بین ماشین ها لایی میکشید و من هم مسترسیدم چون جلو بودم و خندمم گرفته بود.

اینجای آهنگ فقط خوده خواننده میخوند و من و آراد دستامون و گذاشته بودیم رو دست هم.

دست من رو دنده و دست اون رو دست من.

چقدر جدیدا خوبه حسامونو

حال و هوای خوبه همرامونو

ادامه میدیم عاشقی هامونو

با هم دیگه میسازیم فردامونو

دقیق لحظه هامی دنیامیا.دنیامیا

بمون و روزامو بهتر کن.بهتر کنیا.دنیامیا

دنیامیا آره دنیامیا آره دنیامیا

دنیامیا آره دنیامیا آره

اینجای آهنگ با هم میخوندیم

کی به کیه وقتی عشقم یکیه

چشمات برام زندگیه

بگو دنیات کیه

یه جوری قلبامون زنجیره به هم

آراد استپ زد گفت

\_اس امو میگه مطمئنم

بعدش خندید و منم خندم گرفت و آهنگ و پلی کرد.

نفهمیدی اصلا چی به چیه اصلا کی به کیه

بقیه آهنگم گوش دادیم که تموم شد به منطقه مورد نظر رسیدیم که پاساژ لباس عروس بود.

ادامه داره....

eshghmeshki@

### #پارت 36

عشق مشکی

رفتیم داخل پاساژ و داخل یه مغازه و یه عالمه لباس عروس داشت.

داشتیم با هم لباسارو نگاه میکردیم که یکی چشمم رو گرفت.

بهش دست زدم و خیلی ناز و فانتزی بود.

آراد اومد کنارم

\_همین اوکیه؟

یکم نگاش کردم و با یه لبخند گفتم

+بپوشمش

صاحب مغازه که کنارمون وایستاده بود لباس و داد و یه اتاقم داشت که بپوشمش.

رفتم تو اتاقکه و آراد گفت پوشیدی صدام بزن.

مغازه بزرگی بود.

رفتم داخل اون اتاق و همه لباس هامو درآوردم و لباس و پوشیدم و خودمو تو آینه نگاه کردم به تنم نشسته بود و عالی بود.

آراد داشت سره کرایش بحث میکرد و صداش زدم که بیاد منو ببینه

اومد تو اتاقکه و زوم کرد روم و دید کسی نیست بغلم کرد منم بغلش کردم.

\_کرایش زیاده دوشش داری؟

یکم تو آینه خودمو نگاه کردم و چرخ زدم و خندیدم

+خیلی ناز و خاصه میخامش آراد

\_همینو میخای نگرديم ديگه؟

+نه نه همین همین

\_خب آروم باش عشقم

لبامو آویزون کردم. همونجوری که لباس و در میاوردم گفتم

+چند میگه؟

آراد یکم نگاه بدنم کرد و یه نفس عمیق کشید و گفت

\_خیلی گرونه

+چند خوب؟

\_9 میلیون تازه کرایشه

چشام و گرد کردم

+نمیخامش بابا خیلی گرونه

آراد نگام کرد و گفت بپوش بریم گلم.یه ارزون تر بگیریم.میارزه 9 میلیون کرایه ی یه لباس فقط.

لباسامو پوشیدیم و از صاحب مغازه تشکر کردیم و گفتیم نمیخایم و رفتیم مغازه بعدی همونجوری که راه میرفتیم گفتیم

\_آراد

+جانم

\_این چطوره؟

آراد یه نگاه کلی انداخت

+شیک و فانتزی و خاص و ناز

خندم گرفته بود از توصیف های آراد و به فروشنده که زن بود گفتم اینو بدین.

بهم داد و رفتم تو یه اتاقک کوچیک تر و اونجا پوشیدمش.آراد داشت راجب قیمت حرف میزد.

صداش زدم اونم ببینه.اومد تو اتاقک و گفت

\_یه چرخ بزن

+یه چرخ زدم و خندم گرفته بود یکم چون خیره شده بود روم.

+چند میگه؟

\_کرایش و خوب گفت میارزه.همین و میخای یا راه بریم بازم؟

+نه عزیزم همین خوبه فقط قیمتش رو به من بگو

آراد یکم نگام کرد و گفت

\_پس همینو کرایه میکنیم

با فروشنده یکم سره قیمتش و تخفیف حرف زدیم که 900 تومن بود و از مغازه زدیم بیرون.

نشستیم تو ماشین و با فردا هماهنگ کردیم تا بریم بگیریمش.

رفتم خونه و آراد هم اومد و شب شده بود و ساعت 9 بود.شامم بیرون خوردیم با آراد.رفتیم خونه و آراد هم اومد خونمون و با هم خوابیدیم برای اولین بار کنار همدیگه که همه اعضای خانواده هم در جریان بودن.

عقد بودیم.رومون به هم دیگه بود و چشم دنبال لباس بود.

لبامو گذاشتم رو لباس و لب پایینش رو میمکیدم.

اونم همگاری میکرد و دستم رفت سمت کی...رش و گرفتمش تو دستم و آروم زدم رو ت....خماش.

دلم برای رابطه باهاش تنگ شده بود.

بغلم کرده بود و تو هم قفل بودیم.همونجور قفل به هم خوابیدیم.

ادامه داره....

@eshghmeshki

## #پارت 37

عشق مشکی

روژه جشن رسید.

صبح ساعت 9 بلند شدم و وقت برای آرایشگاه تنظیم کردم.

آراد هم بلند شده بود و رفته بود سره کاراش چون شب جشن عروسیمون بود.

صبحانه خوردم و رفتم سمت گوشیم و یکم چک کردم.

رفتم پی وی السا و نوشتم

\_کجایی بی معرفت؟

یکم گذشت جواب داد

+درگیر دانشگاه چرا دیگه نمیای؟

\_چقدرم تو درس خونی حالا. راستش رو بگو چه خبره

+بعدا بهت میگم. راستی مجلستم میام عشقم. فعلا

شونه هامو انداختم بالا و نوشتم

\_باشه عشقولی. فعلا

گوشی رو گذاشتم کنار که مامانم آماده شد و اومد سمت من و با هم رفتیم آرایشگاه.

آرایشم دو ساعت طول کشید و موهام طول کشید. و دقیقا ساعتی 6 بود که لباسم توسط بابام بهم رسید تنم کردم با کمک مامانم.

کلا آماده بودم کفشامم پام کردم که آراد زنگ زد بهم و همونجوری که خودمو نگاه میکردم تو آینه آراد بوق زد و مامانم موند تا آرایشگره آرایشش کنه و موهاش درست کنه و با بابا با هم بیان مجلس.

همه چی آماده بود و خانواده آراد هم احتمالا اومده بودن تالار

یکم گذشت آراد از پژو 207 تزئین شدش پیاده شد و گفت

\_اووووووف لیدی رو نگا

یکم میس بازی در آوردم

+نک..نمت آقا پسر

\_توله سگ چی گفتی؟ امشب حالیت میکنم.

خندیدم و نشستم تو ماشین و اونم نشست.

رفتیم تالار و کلا همه چی به نحو احسن انجام شد.

ادامه داره....

@eshghmeshki

## #پارت 38

عشق مشکی

+هووووف شت چه خسته شدم

آراد از گردن منو گرفت و برد تو خونه

آروم گفتم

\_هوشه حیوون یواش

یکی خورد تو گوشم که فهمیدم زره زیادی زدم

افتادم به پای آراد و پاهاشو گرفته بودم.

ظاهرا میخاست جدی تر باهام شروع کنه.

لباس عروسمو درآورد از تنم که بریم پس بدیمش.

کفشام گفت در بیارم و همینجور سو...تین و ش...رتم رو.

یکم گذشت که آراد نگام میکرد و منو برد سمت یه اتاقی و درش و باز کرد.

تمام وسایل اتاق مشکلی بود.

همونجوری لخت وسط وسیله ها وایستاده بودم که آراد بغلم کرد از پشت و گفت

+از این به بعد میخایم جدی تر شروع کنیم.چون زن قانونی آراد شدی.بهت سخت نمیگیرم زیاد.ولی وای به حالت کاره گذشته تکرار بشه چه تهدید و....

یکم نگاهی کردم

\_چشم

+هنوز شروع نکردیم یه قانون رو بهت بگم

منتظر به لباس خیره شدم تا حرف بزنه

\_خیانت به من از من یه آراد دیگه میسازه یادت باشه حرفم رو

+نه من دوستت دارم خیانت نمیکنم

\_امیدوارم نگی دوباره تهدید و....بود

با ترس سرمو تکون دادم تا حالا اینجوری آراد و ندیده بودم.

بغلم کرد و نشستیم جلوی آینه و کمک کردیم موهامو باز کنیم تا برم حموم.

بعده یه ساعت که ساعت 2 شب شده بود موهام باز شد و آراد طاقت نیاورد و گفت

\_بعدش میری حموم.یکم ادب لازمی واسه حرفی که امروز زدی

حرفش کافی بود تا خی...س بشم.

یکم گذشت دستور داد

\_سریع رو تخت

لخت لخت بودم و تو اتاق بازی.

قلادم و وصل کرد و زنجیرشم برام بست به قلاده و گفت

\_از این لحظه عشق و عاشقی تعطیل فقط سگمی

دستشو لیس زدم و تایید کردم.

از قلادم گرفت و گفت

\_\_وقتی این قلاده گردننه ینی فقط سگی.فقط جنده منی.فهمیدی؟

با عشق و شهو...تی که زده بود بالا زبونم و گذاشتم کف پاش و برداشتم و گفتم

+بله ارباب

چشام خمار شده بود و با یه پوزخند نگام کرد

\_\_چیه میخای بک...نمت؟

با شهوت سرمو تکون دادم

+تورو خدا ارباب آراد

یه پوزخند دیگه زد.لعنتی حتی اینم بهش میومد.

\_\_نک...نمت آقا پسر و یادته؟

با ترس و پشیمونی سرم و تکون دادم.

\_\_بکن ببینم

از شهوت زیادی و مازویی که زده بود بالا داشت گریم میگرفت و خودمو به پاش چسبوندم و یه ریز میگفتم

+غ...غلط کردم آقا.گ...گوه خوردم آقا

زد محکم تو گوشم

\_\_این واسه اینکه دیگه حرف مفت نزنی

محکم با لگد کوبید تو ک...سم

\_\_اینم واسه اینکه عشقم کشید.

مثل سگ ترسیده بودم.

به پای آراد خودمو میمالیدم رفتم سمت کی...رش و شلوارش و سعی داشتم با دندان بکشم پایین.

کشیدم پایین که هلم داد پرت شدم رو زمین و یه لگدم زد تو ک...سم

ک...سم خیس خیس بود.

تا حالا این مدلی آراد و ندیده بودم داشتم لذت میبردم شدیداً.

یکم گذشت محلم نداد و رفتم سمتش و پاهاش و لیس میزدم.

اینقدر لیس زدم که دلش به رحم اومد.

همونجوری که دراز کشیده بود با چشاش گفت میتونم به کی...رش دست بزنم.

مثل قحطی زده ها رو کی...رش افتادم و شروع کردم س...اک زدن.

موهامو میکشید و بعد از چند دقیقه منو پرت کرد رو زمین.

نفس نفس میزدم.

eshghmeshki@

:Mahboobe.h



## ##پارت 39

عشق مشکی

ساعت 4 صبح شده بود ولی قصد خواب نداشتیم.

آراد با خنده گفت

\_\_موهاشو نگا

فهمیدم از اس ام خارج شدیم و گفتم

+خودت نداشتی برم حمام

با خنده اومد بغلم کرد و یکی آروم زد تو گوشت و لباش و گذاشت رو لبام و بوسید منو و همونجوری رفتیم تو اتاق خواب و آراد دره اتاق بازی رو قفل کرد.

پرتم کرد رو تخت و به جای جای بدنم دست کشید.

سفت بغلم کرد.

محکم زد رو ک...سم و سی...نه هام

کی...رش و درآورد و داخل کرد.

+آه آه آره تند تند بکن

\_\_هیسسسس

محکم کوبید تو گوشت و گلومو گرفت تو دستش و همونجوری ت...لمبه میزد.

نزدیک ارضا شدنم بود و میزد کی...رش رو به دیواره های ک...سم.

بعد از چند دقیقه ارضا شدیم و بیحال همونجوری با موهای تافت خورده و داغون لخت خوابم برد فقط فهمیدم قلادمو آراد باز کرد و دیگه چیزی نفهمیدم.

(نگین)

چند روزی بود کیان پریشون بود و مدام مشروب میخورد.

داشتم به همین فکر میکردم که صدام زد

\_\_نگین نگییییییی

ترسیدم و سریع رفتم پیشش که دیدم چند تا بطری خالی کنارش.

کنترلش رو از دست داده بود و یه شیشه رو برداشت انداخت رو زمین با صدای بدی شکست.

از ترس زبونم بند اومده بود دختره عوضی عشقم رو داغون کرده.

داشتم با خودم حرف میزد که دیدم افتاد رو زمین

با بهت نگاش کردم

\_\_کیااااان کیاااان

نبضشو گرفتم کند میزد یکم آب آوردم پاشیدم رو صورتش اما بی فایده بود.

یکم گذشت زنگ زد به اورژانس و اومدن بردنش و خودمم گریه میکردم و با ماشین اورژانس رفتم نفهمیدم چی شد تو راه سر گیجه بدی گرفتم

چشامو باز کردم و دیدم رو تختم و یه سرمم بهم وصله

با شتاب پاشدم و داد زدم

\_کیااااان

یکم گذشت به پرستار گفت

+خوبه حالش آروم باش

وایستادم سرم تموم بشه و سریع رفتم پیش کیان.

به اونم سرم وصل بود.

حالش جا اومده بود و به یه نقطه نگاه میکرد.

صدام زد.

\_نگین

+جان نگین.نگین بمیره برات

\_چند شیشه خورده بودم؟

دستش و که سرم زده بود گرفتم

تو دستم

+چهار تا شیشه پر

اضافه کردم

+منو ببخش اما دیگه نمیذارم مشروب بخوری خودتو به کشتن میدی.آخه لعنتی منکه کنارتم.دیگه چی میخای

با گریه گفتم

+لعنتی نصفه جونم کردی

\_چرا دوسم داری؟از نظر همه لجن بمیرم یه لجن کمتر شه.

+خفه شو کیان

\_ادبت و رعایت کن

با حق حق گریه گفتم

+عاشقتم دلیلش و نمیدونم فقط میدونم دوستت دارم.جونم به جونت بنده

یکم خیره نگام کرد و گفت

\_اگه تهش مردم چی؟

نزدیک بود جیغ بزنم که فهمیدم بیمارستانیم و با تن صدایی که شبیه جیغ بود با گریه بهش نگاه کردم و تار میدیدمش

+بس کن توروخدا من غیر تو کسی رو ندارم.مامان بابامم پسمم زدن چون رابطه منو تو رو فهمیدن.

\_این همه پسر

+هیچکدوم تو نمیشن

\_چقدر قشنگ عاشقی

+چطور؟

\_پایبند یه نفری فقط ؛ اینو دوسدارم.بهم ثابت میکنه فقط منو میخای

با حرفش لبخند زدم و اشکام ریخت

+تورو خدا دیگه نخور

\_همیشه یه پسر به یه دختر میگه مواظبتم. بیا برعکسش کنیم یه بار تو به من بگو

آخرین قطره سرمش رفت تو رگ و همزمان با حرف من سرمش تموم شد

+مواظبتم تا پای جونم

## #پارت 40

رونا

با صدای آلارم گوشیم که تنظیم بود برای 9 صبح پااشدم و اراد هنوز خواب بود.

رفتم دستشویی و صبحانه آماده کردم که اومدم دیدم رفته حموم و منم رفتم تو حموم

اولش فقط نگام کرد و از موهام ترسید و بعدش محکم بغلم کرد و لپمو کشید

\_دیشب خیلی حال کردی توله

خندیدم و به موهام نرم کننده زدم تا بعدش شامپو بزنم.

بعد از یه حموم طولانی دوتامون اومدیم بیرون و لباس پوشیدیم و رفتیم سر میز صبحانه همونجوری که چایی میریختم اراد با نفرت گفت

\_کیان دیگه بهت زنگی پیامی چیزی نداده؟

با استرس و ترس گفتم

+نه عزیزم بخدا نه

لقمه گرفت و گفت

\_خوبه

بدون فکر گفتم

\_گفتی میخای بری ببینیش

+برم زنده نمیمونه

\_یه خواب بد دیدم اراد

یه تای ابروش بالا پرید

\_چه خوابی؟

+خواب دیدم نگین داد میزنه کیان. انگار که کیان دیگه تو این دنیا نیست.

\_اون سگ جون تر از این حرفاست

چاییمو مزه مزه کردم

+ با اینکه بد بود اما راضی به مرگش نیستم

اراد گفت

\_حالا که نمرده. خفه شو تا عصبیم نکرده.

از لحنش دلخور شده بودم چیزی نگفتم و صبحانه تو سکوت خورده شد.

ظرف هارو جمع کردم و شستم و تو فکر بودم که ینی چرا همچین خوابی دیدم.

گریم گرفته بود از لحن آراد.

صدای آراد و شنیدم که گفت

\_\_من میرم سره کار عزیزم

جوابش رو ندادم و اومد سمتم جای سینک وایستاد و برم گردوند و اشکامو دید اما بد برداشت کرد.

\_\_واسه اینکه اون در فرض بمیره گریه میکنی؟

اشتباهم این بود که ساکت موندم که آراد گفت

\_\_هه از الان فکر خیانتی؟

دیدم داره زیاده روی میکنه و گفتم

+فقط از حرفت ناراحت شدم.تو رابطه نبودیم بهم گفتی خفه شم.

به جای گفتن ببخشید کلید ماشینش رو برداشت و از خونه زد بیرون.

به همین راحتی.

گذاشتم رو حساب عصبانیتش.

تا 12 نت گردی میکردم که ساعتای 1 بود که گوشیم پیام اومد.

\_\_مگه نگفتم آراد نفهمه کجا بودی هاااان؟

از ترس یه هیییی گفتم و جوابشم ندادم.ترسیدم خودم آراد باشه.

ساعتای 2 بود یه پیام دیگه اومد

\_\_حالا دیگه سین میکنی جواب نمیدی؟ تو و اون شوهرت آدم نمیشین.

داشتم باهاش حرف میزدم که کلید تو قفل چرخید هل کردم و گوشه از دستم پرت شد رو زمین.

آراد با خنده وارد خونه شد و منو دید که نفس نفس میزنم و گوشیم یه نگاه کرد و بعدش به خودم خندش محو شد.اومد سمت گوشیم و برش داشت.حرفارو دید.

در جواب کیان نوشته بودم هیچ غلطی نمینونه بکنه.

آراد با خشم نگام کرد و محکم زد تو گوشم

\_\_مگه ازت نپرسیدم پیام میدی یا نه گفتی نمیده؟

عقبی رفتم که افتادم رو مبل.

+بخدا خودش الان پی ام داد به خدا راست میگم آراد

با دقت نگام کرد.اومد نزدیکم و گفت

\_\_چرا ج دادی

+ترسیدم

\_\_تا وقتی من و داری نترس خب؟

+چشم

اومد جلوم وایستاد پاهاشو بغل کرده بودم که گفت

\_اونجا بودم به تو پیام داده

+چی گفتی بهش

\_یکم زدمش و تاوان تمام زخمای بدننت و داد زیر مشت و لگدام

با ترس گفتم

+به خدا منو میکشه اینکارارو نکن اون اعصاب نداره

انگشت اشارشو گذشت رو لبم

\_هیس نهار چی داریم؟

+قرمه سبزی

بغلم کرد و لبامو بوسید.

@eshghmeshki

#پارت 41

عشق مشکى

یکم غمگینه واسه نوشتنش خودمم گریم گرفت

(نگین)

رفته بودیم خونه و کیان حالش بهتر بود.

(کیان)

اعصابم آرام نمیشد فکر میکردم دختررو فراری بدم حال جا میاد ولی الان فهمیدم که باید نگهش میداشتم و میکشتمش. فقط خودکشی به ذهنم رسید. همه ازم راحت میشدن.

(نگین)

یکم به چهرش دقت کردم ضعیف شده بود اما عصبی بود هنوز.

نشست رو مبل و سریع رفتم لباس هامو با یه راحتی عوض کردم و رفتم سره گوشیم و تو حال نشستم.

کیان یه دفعه گفت

\_از من مهم تره؟

با حرفش گوشی رو گذاشتم کنار و جلوی پاهاش زانو زدم.

چشام بهش بود و زل زده بودم بهش

آروم گفت

\_سر پایین

سریع سرمو انداختم پایین و به پاهاش زل زدم. اشاره زد برم سمت پاهاش و چهار دستو پا رفتم سمتش.

دست کشید رو سرم و گفت

## \_\_خواستم بگم احساسات و یاد گرفتم

## ضربان قلبم رفته بود بالا

+انگار اتفاق بدی تو راهه که اینو میگی

سرمو آورد بالا و گفت

نه چیزی نیست. آروم باش.

بغلم کرد و به خودش فشارم داد و موهامو بو کشید.

حرکاتش عجیب بود انگار میخاست یه اتفاقی بیوفته براش.

اینو که حس کردم گفتم

## +ارباب خوبین؟

## \_\_بگو کیان راحت باش

## +کیان دوستت دارم

اگہ یہ روز نباشم چیکار میکنی؟

+کیا اان بس کن

بیا بالا تو بغلم بشین

+واقعا؟

آره

سرمو فرو کردم تو گردنش و بعد از چند لحظه گفتم

+کیان چقدر آرومی یہ حرکتی بکن.

## حرکتی نکرد و دوباره گفتم

## +کیان عزیزم

جوابم و نمیداد و خواب هم نبود.

ترسیدم داد زدم

## +کیان کیانم تو که دیگه مشروب نخوردی یاشو

تکونش میدادم و میزدم تو گوشش ولی حرکتی نمیکرد.

گرم گرفت و همونجوری که حق می‌کردم نبضش رو گرفتم.

نبضش نمیزد هل کردم و سریع زنگ زد به اورژانس.

کاره این روزام همین شده بود.

رفتیم تو آشپزخانه و چشمم به یه چیزی خورد. جعبه قرص و برداشتم جیغ زدم. کثافت همشو خورده بود.

اور ژانسن رسید

بردنش و با یکی از ماشین های کیان رفتم دنبالشون

گریه میکردم و آهنگ و تا ته بلند کرده بودم

خوب بودی تو ذهنم

دلم شور میزد به آراد هیچی نگفتم. ترسیدم باز دعوا مکنه.

نگین داشت زنگ میزد به گوشیم و با حرفی که زد شوکه شدم

دشمنم بود اما راضی به مرگش نبودم

ادامه داره...

eshghmeshki@

##پارت 42

عشق مشکی

(نگین)

سه ماه میگذره و من تنها شدم

هر روز میرم سره قبره کیان و زار میزنم و با خودم میگم دختررو پیداش کنم یه ذره هم بهش رحم نمیکنم.

ناخونام لاک مشکی داشت و دوس داشتم فرو کنم تو گردن کیانا که عشقم رو ازم گرفت.

روزی اول روانی شده بودم و کم کم فهمیدم گریه فایده نداره و اون نمیگرده

اعصابم خورد خورد بود. سنگ قبرشو شستم و با خودم زمزمه میکردم

\_\_میکشمت میکشمت کیانا

هق هق گرفته بود و اشکم بند نمیومد. خیلی سخته عشقت بمیره. و من چشیدمش.

انقدر با کیان حرف زدم که نزدیکای شب شده بود کاره 3 ماهم همین بود. میومدم سره قبرش زار میزدم و میگفتم قول میدم پیداش کنم و بعدش میرفتم خونه.

ولی انگار دختره پیدا شدنی نبود.

از فکر اومدم بیرون و شاخه گل و پر پر کردم رو سنگ قبرش و از جام پاشدم که برم.

سوار یکی از ماشین های کیان شدم و به سمت خونه راه افتادم.

دوس داشتم رو قبرش بخابم اما نمیشد میترسیدم.

بنابراین رفتم خونه.

(رونا)

آراد با تعجب نگام میکرد و گفت

\_\_چیزی شده؟

+طوری نیست خوبم

تن صداسش بالاتر رفت

\_\_گفتم چی شده؟

+کیان مرد

با حرفم ناراحت شد اما به روی خودش نیاورد و منو بغل گرفت و گفت

\_\_ناراحت شدی؟

با یه نگاه به گوشیم که زنگ میزد و نگین بود گفتم



+فکرشو نمی‌کردم. شوکه شدم. خودکشی کرده.

آراد با اخم گفت

\_به ما چه

سعی داشتیم ناراحتیم رو پنهان کنم اما نگفتم و حرفمو زدم

+نگین عاشقش بود الهی بمیرم دوستم نابود میشه

آراد دید دلم برای دوستم سوخته و همدردی کردم و کیان واسم مهم نیست لبخند زد و گفت

\_خوبه که نگرانشی. حواست بهش باشه عزیزم

+باشه آقای

\_لوس نشو توله

با یکم لکنت و دودلی گفتم

+امشب بریم سره قبرش؟

آراد فقط نگام کرد و در آخر گفت

\_با نگین برو بیرون یکم بخندونش آرومش کن بعدش میام دنبالتون بریم قبرستون.

با تعجب نگاش کردم

+ینی بدون ماشین برم؟

\_پارک همین نزدیک برو. با هم قرار بذارین همو همونجا ببینین. خونه کیان نمیری. چشم؟

سرموتکون دادم که گفت

\_نشنیدم

به زور یه لبخند زدم

+چشم

آراد بغلم کرد و لبامو بوسید و گفت

\_آماده شو دیرت نشه

چشمی گفتم و رفتم که حاضر بشم.

تو راه نزدیک پارک بودم که نگین زنگ زد و باز آهنگ گذاشته بود تو گوشش و گریه میکرد.

روی میسم اومد بالا و تن صدامم رفت بالا

\_گریه نکن که میکشمت درکت میکنم آروم بگیر

بعد چند دقیقه رسیدم بهش و بدو اومد بغلم کرد و گریه میکرد منم نوازش میکردم که نشستیم رو یکی از صندلی های پارک.

گریش بند نمیومد. تصمیم گرفتم از مازوش استفاده کنم شاید جواب میداد.

سروش گرفتم تو دستم و گذاشتم رو قلبم و با تن صدای آروم زمزمه کردم

+تیکه پارش میکنیم آروم باش توله

با حرفم یه جیغ کوتاه کشید

\_از کجا پیداش کنیم. فراریش دادیم. در فرض زجرش بدم مگه کیانم برمیگرده

با حرفش ناخودآگاه دل منم گرفت چون عشق و میفهمیدم.

لباشو بوسیدم

+هیسسسس گریه نکن اصلا خودم کیانت میشم آروم بگیر

با حرفم یکم آروم شد و گفت

\_\_تازه داشتم بهش احساس یاد میدادم

با تعجب بهش نگاه کردم که همه چی رو برام توضیح داد هر چند همون روزی که کیان دیگه نبود نگین از بیمارست زنگ زد و تقریبا همه چی رو گفته بود اما نه کامل

همرو گفت و با تعجب گوش میدادم.

در آخر همه حرفاش دلم بدجور داغون شد چون داستانه زندگیش خیلی غمگین بود.

اما به روی خودم نیاوردم جلوی نگین

یکم سکوت کرد و گفت

\_\_پیداش کنم کیانم نیاد

+ولش کن و زندگیتو بکن بهتر از کیان شاید اومد

\_\_من یه عاشق واقعی بودم دوباره عاشق نمیشم

+شاید شدی از کجا میدونی

\_\_نمیدونم حس میکنم تا آخرش تنهام و منم میرم پیشش

نفهمیدم چیکار کردم و محکم کوبیدم تو گوشش.یه آخ گفت و بعدش دستشو گذاشت رو لپش.

عصبی شده بودم از حرفش.

خودش فهمید و گفت

\_\_خوب غلط کردم

داد زدم

+بلند تر

\_\_غلط کرددددم

+آفرین عزیزم دیگه نشنوم

با یه نگاه مظلوم گفت

\_\_چشم

بغلش کردم و با هم یکم قدم زدیم و گریش بند اومده بود و با جکایی که میگفتم براش میخندید و در نهایت از اینکه تونسته بودم روش تاثیر بذارم خوشحال بودم.

دیگه آراد زنگ میزد بهم و از نگین خدافظی کردم و گفتم

\_\_بعدا با السا میبینمت یکی از دوستانه باهات آشناس میکنم

ایستاده بغلم کرد

+ممنونم بابت امروز و حرفایی که منو خندوند.

با لبخند صورتشو قاب گرفتم

\_\_قابلی نداشت وظیفم بود

آراد زنگ میزد به گوشیم و رو به نگین گفتم

\_\_چند لحظه

ساکت شد و صحبت کردم

+جانم الان میام یکم دیگه کجایی

\_\_تو قلبت

+عه لوس نشو کجایی

\_\_اون ور خیابونم بیا عزیزم بدو تا شب نشده بریم

سوار شدم و آراد حرکت کرد

ادامه داره...

eshghmeshki@

#پارت43

عشق مشکی

(کیانا)

مامان بهتر شده بود با تن فروشی منه هرزه که آگه میفهمید غوغا میشد.

پس کی قراره یه پول قلمبه دستم بیاد.

امروز باید میرفتم جیب بری وگرنه پول داروهای مامان در نمیومد.

تا جایی که میتونم باید بدزدم و تو دردم سرم نیوفتم.امشب که هیچی.فردا باید به فکر یه چاره ای باشم.روزنامه رو کلی گشتم و یه کار واسم پیدا نشد.حتی یکی.نمیدونم چرا پیدا نمیشه.از فکر و خیال دراومدم و خوابیدم تا فردا ببینم چی پیش میاد.

صبح با صدای ساعت که کوک کرده بودم پاشدم و صبحانه نون پنیر با مامان خوردیم و من گفتم میرم سره کار و زود میام.

مثل همیشه پرسید

\_\_چه کاری

یک کلام گفتم

+حلاله مامان

و سریع زدم بیرون از خونه.

(رونا)

رفته بودم کارای دانشگاه رو انجام بدم و آراد هم سره کار بود.

تو ماشین بودم و ضبط تا ته زیاد بود یه آهنگ خارجی پلی کرده بودم.

,Counting stars

شمردن ستاره ها

And my home was

و خونه من جایی بود که

.Where you were

تو اونجا اونجا بودی

,Washed away

شسته از،

All the love of

تمام عشق

.Yesterday

دیروز.

When you came around

وقتی تو به طرفم اومدی

All my walls just broke down

تمام دیوار های من شکسته شد

What a treasure i've found

و چه گنجی پیدا کردم

Night by night we grew

شب به شب رشد کردیم

Nothing that i could do

چیزی نبود که من بتونم انجام بدم

.My heart melted for you

قلبم برای تو خرد شده.

,Your Love

عشق تو

,Your Love

,Your Love

Loving every moment

عاشق بودن برای تمام لحظات

Never ending story

هیچوقت این داستان تموم نمیشه

You were mine

تو مال من هستی

,Your Love

عشق تو

,Your Love

,Your Love

Loving every moment

عاشق بودن برای تمام لحظات

Never ending story

هیچوقت این داستان تموم نمیشه

You were mine

تو مال من هستی

,Love yourself

عاشق خودت باش

Before you're loving

قبل از اینکه دوست داشته باشی

.Someone else

شخص دیگه ای رو

Wanting you

خواستن تو

Is the worst thing

بدترین چیزیه که

.I could do

من میتونم انجام بدم.

When you came around

وقتی تو به طرفم اومدی

All my walls just broke down

تمام دیوار های من شکسته شد

What a treasure i've found

و چه گنجی پیدا کردم

Night by night we grew

شب به شب رشد کردیم

Nothing that i could do داندلود

چیزی نبود که من بتوانم انجام بدم

.My heart melted for you

قلبم برای تو خرد شده.

,Your Love

عشق تو

,Your Love

,Your Love

Loving every moment

عاشق بودن برای تمام لحظات

Never ending story

هیچوقت این داستان تموم نمیشه

You were mine

تو مال من هستی

,Your Love

عشق تو

,Your Love

,Your Love

Loving every moment

عاشق بودن برای تمام لحظات

Never ending story

هیچوقت این داستان تموم نمیشه

You were mine

تو مال من هستی

When you came around

وقتی تو به طرفم اومدی

All my walls just broke down

تمام دیوار های من شکسته شد

What a treasure i've found

و چه گنجی پیدا کردم

Night by night we grew

شب به شب رشد کردیم

Nothing that i could do

چیزی نبود که من بتوانم انجام بدم

.My heart melted for you

قلبم برای تو خرد شده.

,Your Love

عشق تو

,Your Love

,Your Love

Loving every moment

عاشق بودن برای تمام لحظات

Never ending story

هیچوقت این داستان تمام نمیشه

You were mine

تو مال من هستی

وسط آهنگ بود که رسیدم به دانشگاه و خاموش کردم ماشین رو.

ادامه داره...

eshghmeshki@

#پارت 44

عشق مشکی

(رونا)

کارای دانشگاه رو کردم و بعدش رفتم که سوار ماشینم بشم.

امروز دیگه باید خانواده آراد و دعوت میکردم خونمون.

رفتم خونه و زنگ زدم به مادر شوهرم

بعد دو بوق برداشت

\_\_جانم

+سلام مامان زنگ زدم بگم شام بیاین اینجا خوشحال میشیم

\_\_نه عزیزم

+بیاین منتظریم مامان

\_\_آخه...

نذاشتم ادامه بده و گفتم خوشحال میشم عزیزم و آراد هم میگه بیاین حتما

بعد از یکم مکث گفت

\_\_باشه عزیزم ولی اذیت نشی

+نه مامانی پس منتظریم

خندید و خدافظی کردیم.

آراد از سره کار اومد و نهار و آماده کردم و خوردیم.

تو یه شرکت کار میکرد.

بعد نهار رفتم یکم بخابم و بعدش کارارو بکنم که شب قراره بیان.

آراد با شیطنت گفت

\_\_منو لازم نداری؟

خندیدم و بالش و پرت کردم سمتش و گفتم

+سه ماه نشده ازدواج کردیم ببینم میتونی حامله کنی یا نه

خندید و خندیدم و اومد کنارم دراز کشید و بدون رابطه دوتامون تو بغل هم خوابیدیم.

از جام پاشدم بعده دو ساعت استراحت و آراد هم نبود رفته بود سره کار.

آهنگ گذاشتم و همونجوری که قر میدادم جارو کشیدم و دستمو گرفته بودم به میز و باسنمو تکیه میدادم که برگشتم دیدم آراد پشت سرمه و ساعت هم 7.

چشام گشاد شد و سریع همه جارو دستمال کشیدم و آراد اومد دست کشید رو باسنم

\_\_جووون چه لرزوندی واسم

دستمو کوبیدم تو صورتم

+برو کنار دیر شد الان میرسن غذا نداشتم

آراد خندشو کنترل کرد

\_\_کی برقصه

زدم تو بازوش دستمالم پرت کرد تو صورتش و خندیدم و اون بدو من بدو

\_\_وایسا

+بذار غذا بذارم دیر میشه

خندیدیم و گفت

\_\_با رقص؟



لبمو گاز گرفتم

+نه عزیزم خاموشش کن جو منو گرفته

پخش و خاموش کرد و سریع یکم برنج و مرغ گذاشتم.

بعد از یه ساعت رسیدن و همه چی رو به راه بود.

ادامه داره...

eshghmeshki@

#پارت 45

عشق مشکی

موهاش و میکشیدم و دور خونه راش میبرددم. صدام زد

\_آرتین موهام آبییی

محکم تر کشیدم

\_میدونی سزای کسی که منو دور میزنه چیه؟

با گریه داد زد

+نه نه تورو خدا

بدون گوش دادن التماساش ریلکس گفتم

\_مرگ

وحشت کرد و افتاد رو پاهام. یه لگد زدم پرت شد عقب و گلوشو سفت گرفتم و چسبوندمش به دیوار همونجوری که قلاده گردنش بود گلوشو سفت فشار میدادم

۱

۲

۳

نمیتونست نفس بکشه. دست و پا میزد با چشاش التماس میکرد ولش کنم ولی به من میگن آرتین کسی منو دور بزنه سزاش مرگه. چشاش بسته شد.

ولش کردم افتاد جلوی پاهام و تموم کرده بود.

نشستم رو صندلیم و شروع کردم سیگار کشیدن.

من فقط یه مستر بی اعصابم و صد البته بی رحم.

کسی به من خیانت کنه یا هر چی قطعاً میمیره.

به جنازه رو به روم نگاه کردم و یه نفرو صدا زدم بیاد جمش کنه.

به عشق اعتقاد ندارم. به نظرم مسخرست. تجربشم نکردم ولی میدونم وجود نداره.

این دختر غیر از من با همه بود و منو دور زده بود که سزاش این شد.

اسلیو دیگم و صدا زدم

\_\_ناز نانااااز

فلفور اومد پیشم زانو زد و از ترس داشت عرق میریخت

فقط زل زده بودم بهش و نگاش میکردم ببینم فقط با منه یا با بقیه هم هست

سیگارمو رو تنش خاموش کردم حتی یه جیغ هم نزد عادت کرده بود

دسته شلاقم و گذاشتم زیر چونش و سرش رو آوردم بالا و تو چشاش فقط خیره شدم

از ترس داشت جلوم میمرد.

وقتی دیدم خبری نیست از خیانت و یه نفر دیگه رو به روش گفتم

\_\_بیا جلو

با ترس اومد جلوم و ایستاد

یه داد زدم و گفتم

\_\_یه قهوه بیار آشغال

ناز از صدای بلندم یه جیغ زد که محکم خورد تو دهنش و صداش خفه شد

گلوشو محکم گرفتم و گفتم

\_\_مگه نگفتم در هیچ شرایطی وقتی تن لشت پیش منه جیغ نمیزنی؟

+ببخشید ارباب تورو خدا غلط کردم

گلوشو بیشتر فشار دادم داشت خفه میشد ول کردم گلوشو و گفتم

\_\_گمشو قهوه رو آماده کن بیار بجنب تا جنازت نکردم

با دیدن جنازه رو به روش همونجور موند و سعی کرد جیغ نزنه فقط دستشو گرفت جلوی صورتش و هق زد و رفت قهوه بیاره.

ادامه داره...

@eshghmeshki

#پارت 46

عشق مشکی

داشتم برنج میکشیدم که مامان آراد گفت

\_\_پس کی میخای برای من نوه بیاری.

همونجوری که مرغ هارو جا میکردم تو ظرف نگاش کردم و با لبخند

+چه عجله ای دارین مامان

لپمو کشید و گفت

\_\_خودت که ماهی بچت هم ماه میشه قطعاً

از حرفش ذوق کردم و آراد اومد تو آشپزخونه و ظرف هارو برد و سفره رو چیدیم.

نشستم سر سفره و شام میخوردیم که آرام خواهر آراد گفت

\_به شخصه من میخورمش

خندم گرفت و شام با خنده و شوخی خورده شد.

میوه هم خوردیم و کم کم همه رفتن.

من و آراد تنها شدیم

\_اینجا گیر بچه ان

+پیه سال دیگه

خندید و منو بغل کرد و با هم رفتیم اتاق خواب

\_بسازیم؟

با تعجب یه تای ابرو مو انداختم بالا و وقتی فهمیدم منظورش چیه با خنده گفتم

\_کثافت پرو

+تویی

\_خودتی

+باز یادت رفت ادب

\_فقط تو با ادبی

+کم نمیاره

بالش و پرت کردم تو سر و صورتش و با خنده افتاد روم.

با خنده گفتم

+دختر بسازیم یا پسر؟

غش کردم از خنده و آراد با خنده گفت

\_موجود فضایی بسازیم

با خنده گفتم

+بی مزه

خندید و یکم دوره خونرو رو به راه کردم و رفتیم اتاق خواب و دو تا شمع قرمز آورد.

#پارت 47

عشق مشکی

دراز کشیدم و آراد آهنگ گذاشت و شمع و گرفت رو سی...نه هام.

آروم جیغ میزدم و آه میکشیدم.

همه بدنم پره پارافین شده بود.

شلاقش و برداشت و میزد رو بدنم تا پارافین های خشک شده رو بدنم کنده بشه.

وسط شلاق زدن نگاهش میکردم و داد میزدم از درد تهش کم آوردم و کلمه امنم رو گفتم

+دوستت دارررررررر

شلاق و پرت کرد.

خودشو انداخت روم و منو بوسید.

لباشو گذاشت رو لبام و میخورد و میمکید.

آهنگم در حال پخش بود.

صدای نفس هامون تو اتاق پخش شده بود.

پاهامو یکم از هم باز کرد و دست کشید رو ک...سم که خیس خیس بود و داخل کرد.

وسط آه کشیدنم خوابم برد و ارضا شدم.

آراد هم گفت

\_بیا بغلم

پخش و خاموش کرد.

رفتم بغلش و خوابیدیم.

(کیانا)

یه کارم برام پیدا نمیشه.داشتم تو روزنامه نگاه میکردم که یه آگهی نظرمو جلب کرد سریع زنگ زدم

\_آرتینم

تو دلم به حالت مسخرگی گفتم منم کیانام خوشبختم و حرفم و زدم

+برای آگهی تون تماس گرفتم

+ بیا صحبت کنیم

پسره انگار با دوس دخترش حرف میزنه.

مثل خودش گفتم

+اوکی بای

\_خدافظ

ساعت 9 و خورده ای بود.رفتم که صبحانه بخورم و به مامان هم بدم و بعدش برم ببینم کار چی پیدا کردم.

(نگین)

چند ماه گذشته هنوز نمیتونم بخندم و دوس دارم کیانا رو پیدا کنم و تا میتونم زجرش بدم انقدر درد بکشه از همه نوع که مثل سگ جلوم به واق واق بیوفته.

دستام مشت شده بود داشتم تو پارک قدم میزدm و ساعتای 10 صبح شده بود و یه ساعت قدم میزدm.

حواسم به خودم بود که یه دختر و یه پسر وبا هم دیدم

@eshghmeshki

#پارت48

عشق مشکی

(کیانا)

آماده شدم و ساعتی 10 و خورده ای بود که رفتم پارکی که گفته.

اما هنوزم تو کتم نمیره چرا پارک!

رسیدم بهش و دستشو دراز کرد ستم و گفت:

+آرتینم

زدم تو برجکش

\_ببخشید میبرسم این کار دقیقا چیه که من باید پارک میدیدمتون

به لحن صمیمیش ادامه داد و دستشو با یه ژست خاص کرد تو موهایش و گفت

+میشی اسلیوم بهت پول میدم

هنگ کردم و یه لحظه فقط یه لحظه یاد کیان افتادم که اسلیوش بودم.

راهمو کج کردم برم که یه فکری به سرم زد و فکر کردم که حداقل اینجوری مجبور نیستم با همه باشم و با یه نفرم فقط.

نگاش کردم و زل زده بودم بهش نگاشو به درخت جلوش داد و گفت

\_حق نداری به من زل بزنی

با ترسی که از من بعید بود سرموتکون دادم و اونم با یه پوزخند گفت

\_خوبه.اسمت چیه؟

(نگین)

هووف کلافه شده بودم و تو پارک هی راه میرفتم و رونا قرار بود بیاد و اومده بود و داشت مثل همیشه منو میخندوند که با صدایی که شنیدم هم من هم رونا خشک شدیم وسط راه.

+کیانا هستم

(رونا)

صدای خندمون قط شد و برگشتم سمت صدا و نگین هم برگشت و خدا خدا میکردم همون کیانا نباشه که زنده نمیوند!

با برگشتنم نگین نگاه چشام کرد و منتظر تایید من بود که این کیاناست یا نه

سرمو تکون دادم و سعی کرد خودشو کنترل کنه اما سادیسمش نداشت و رفت جلو منم دنبالش رفتم و گفتم

+نگین الان وقتش نیست به موقعش بذار پسری که اونجاست بره بعد بریم رو اون نیمکته

یکم همونجا مکث کرد و بعدش دنبالم اومد و رو نیمکت نشستیم.

(کیانا)

\_میخای من میرسونمت

+نه خودم میرم ممنون

\_هر طور راحتی

+خداقظ

\_فردا 6 صبح میام دنبالم تا 12 پیشمی.ساعت کاریته

+چه روش عجیبی دارین شما

\_حرف های اصلی رو فردا میگم 6 آماده ای میام دنبالت

\_گوشی داری؟

+بله

\_بله؟؟؟

یکم فکر کردم و گفتم

\_بله ارباب

یه لبخند زد که به نظر مهربون میومد مثل کیان.

تو فکر بودم که صدای گاز ماشینه گرون قیمتش که نمیدونستم حتی چیه اومد و صدای لاستیکا و دور و دور تر شد.

فقط زمزمه کردم چه آدم عجیبیه و به سمت خونه راه افتادم.

ادامه داره...

@eshghmeshki

#پارت 49

عشق مشکی

(رونا)

سعی کردم نگین و آروم کنم اما عصبی تر میشد ماشین رفت و گفت

\_خب بریم سمتش دیگه رفت

+یه پیشنهاد دیگه دارم

\_چه پیشنهادی آخه

+اگه قول بدی الان و بیخیال شی بعدا بهت میگم.

بیخیال شد و چشاش رو بست تا کیانا کلا دور بشه از مون.

چند دقیقه گذشت گوشیم زنگ زد. جواب دادم. آراد بود.

+جانم

\_عزیزم چرا با ماشین نرفتی بیام دنبالت یا پیاده میای خونه؟

+بیا دنبالم نگینم برسونیم خونه

بعد از چند دقیقه نگین گفت

\_دلم برای کیان تنگه خیلی دوش داشتم

یه جک براش گفتم سعی کرد بخنده اما زیاد موفق نبود.

بعد از چند دقیقه گفت

\_دوس دارم کیانا رو زیر پام ببینم که داره خورد میشه از رو عشق نه از رو نفرت

سعی کردم آروم بشم

+عزیزم آروم باش

یکم گذشت آراد اومد دنبالمون و رفتم رسوندمش خونه.

بعد از کیان خونه کیان زندگی میکرد و اون خونه و وسایلا بهش آرامش میداد.  
آراد مشکلی با رابطه منو نگین نداشت. حتی میگفت کمکش هم بکنم تا روحیش رو به دست بیاره.  
تو فکر بودم که با آراد رفتیم خونه.

(کیانا)

رسیدم خونه و بعد از یکم کار کردن تو خونه خوابیدم که صبح گفت میاد دنبالم. آدم عجیبی بود. کاش مستره خوبی برام باشه.

#پارت 50

عشق مشکی

(اگه روحیتون حساسه نخونین)

یک سال بعد....

(رونا)

آراد: مثل خودته چهرش

رونا: ینی اصلا به باباش نرفته؟

آراد: چرا اما بیشتر به مامانش رفته

خندیدم و خندید و رو لب دخترمون یه لبخند کم نشست.

یکم درد داشتم و آراد دستمو گرفته بود.

(کیانا)

آییییییی تو رو خدا بانو خیلی درد داره درش بیارین دارم میمیرم. با گریه ارباب آرتین و صدا زدم. تمام بدنم آش و لاش شده بود.  
محل سگم بهم نداد.

طی این یک سال نگین منو پیدا کرده بود و با آرتین با هم بودن و دوتاشون زجرم میدن.

از درد اشکم در اومده بود تو بدنم پره سوزن بود. یه جای سالم تو بدنم نبود

یادم نمیره نگین چقدر ازم نفرت داره. وقتی فهمیدم کیان فوت کرده یکم پشیمون شدم. اما دیگه کاری نمیتونستم بکنم.

تو فکر بودم که نگین با اون کفشای پاشنه بلندش بهم نزدیک میشد انقدر ازش میترسیدم که نرسیده به سمت رو پاش افتادم تا زجره دیگه ای اضافه نکنه.

آرتین اومد پیش نگین و همونجوری که من رو پای نگین افتاده بودم گفت

\_\_ یه لب بده فداتشم

همو بوسیدن و منم دلم خواست یکی منو ببوسه. بهم محبت کنه. تو خوابم باید میدیم.

حتی اجازه نداشتم بدون اجازه نگین و آرتین آب بخورم

جلوشون اگه اسمشونو صدا میزد کاری میکردن آرزوی مرگ کنم.

وضعیت مالیم با وجود آرتین خوب بود.

بدنم و آش و لاش میکرد و بهم پول میداد. نگین فقط زجرم میداد و نفعی به حالم نداشت.

بهش حق میدادم دوس داشتم بهم محبت کنه اما حالا حالاها باید تاوان بدم.

(نگین)

لذت میبرد ببینم زیر پام زجه میزنه عذابش ندم

بوسم با آرتین تموم شد و یکم بهش علاقه مند شده بودم و یادم اومد از کاری که کردم تا شریکی کیانا رو بگیریم و زجر بدیم.  
اون روز تو پارک من کاری نکردم اما بعدش با یه قرار با آرتین همه چی رو واسش گفتم و اون قبول کرد باهام همدست باشه.  
رونا بچه دار شده بود و یه دختر داشت.

سعی میکردم زیاد به کیان فکر نکنم و به آرتین فکر کنم.

با صدای گریه های کیانا از فکر اومدم بیرون و محکم با پنجه پام کوبیدم تو دلش تا گمشه عقب.

از دردش دلش و گرفت اما بازم اومد سمتم که اینبار آرتین تنهامون گذاشت و از ترس لال شده بود فقط پارس میکرد.

نگاش کردم و نشستم جلوش

\_آخی دردت گرفت؟

اضافه کردم

\_چیه محبت میخای؟

فقط نگام کرد اشکاش ریخت رو پام

سعی کردم یه لحظه یادم بره ازش متنفرم و قانون اس ام و رعایت کنم و دستمو گذاشتم رو سرش تا نازش کنم اما به ثانیه نکشید  
محکم کوبیدم تو گوشش.

داد زدم سرش

\_سگ کی هستی؟

با گریه آرام گفت

+سگ شمام سگ خودتون

لبخند رضایت رو لبم نشست و از جام پاشدم و سوزن هارو از بدنش با ضرب کشیدم بیرون.

خون اومد اما با نگاهم خفه شد و به خودم پناه آورد.

آرتین صدام زد و پرتش کردم کنار و لحظه ای که داشتم میرفتم بیرون برگشتم بهش نگاه کردم.

با چشاش التماس میکرد جلوی خون ریزی رو بگیرم.

زیاد خونی نشده بود و بسته دستمال کاغذی رو پرت کردم تو صورتش و گفتم

\_فقط حق داری یکی استفاده کنی خون اومد میمیری ولی دست به بقیش نمیزنی

با ترس سرشو تکون داد و نگاش میکردم چیکار میکنه.

یه برگه برداشت و خون هارو پاک میکرد و کم آورد و هنوز خون میومد بدنش.

دستش رفت سمت دستمال تا یه برگه دیگه برداره رفتم جلو پامو گذاشتم رو دستش جیغ زد.

+آیییییی گوه خوردم

بسته رو برداشتم و از اتاق میخاستم برم بیرون که گفت

+بانو تورو خدا

یکم نگاش کردم و به خون بدنش هم نگاه کردم چیزیش نمیشد خشک میشد رو تنش.

یه نگاه به تنش و چشاش که پره التماس بود کردم و تنهانش گذاشتم و آرتین و فرستادم داخل اتاق.



ادامه داره...

eshghmeshki@

#پارت 51

عشق مشکی

آرتین

از ترس خودش و جمع کرده بود طفلک گناه داشت اما حقش بود به چهارم دقیق شده بود ازم میترسید.

رفتم نزدیکش و از ترس داد زد. میگفت مامان

نذاشتم زیاد داد بزنه و گفتم

\_خفه دراز بکش رو تخت

به پام افتاد و فقط از بالا نگاش میکردم. گریه میکرد و میگفت

+بذار برم تورو خدا جون ندارم

با لگد زدم تو دلش و گفتم

\_باز یادت رفت جمع ببندی که آخ آخ

با ترس و چشای اشکی نگام کرد و گفت

\_میخام با نگین حرف بزنم تورو خدا

با پوزخند نگاش کردم

+ریختتم نمیخاد ببینه مگر برای زجر داننت

گریش شدید تر شد و جوری که منم بشنوم گفت

\_چه غلطی کردم

محلس ندادم و گفتم

\_دراز بکش رو تخت مگه پول نمیخای

بیصدا دراز کشید تا کارمو بکنم.

کیانا

بعد از اتمام کارش ولم کرد و یه نگاه به جسم بی جونم کرد که به زور چشم باز بود و بعدش رفت بیرون از اتاق

یه گوشه تخت جمع شدم و گریه کردم.

داد میزد

\_بکش راحت شم بکش لعنتی

\_آزادم کنین برم پولم نمیخام فقط برم

\_آرتینننننن

\_نگیننننن

\_نگین ببخش منو



آرتین حرفشو تایید کرد.

سوالمو تکرار کردم

\_منو بکشی آروم میشی؟

نگین داشت نگام میکرد و در آخر گفت

+اگه میشدم زودتر کشته میشدی نه اینکه یه سال اینجا نگهت دارم زجرت بدم من میخام باهات نرم باشم درست مثل یک میسه واقعی اما نمیتونم تو گند زدی کیانا گند زدی.مقصر اون اتفاق تو بودی

داد زدم بدون اینکه بفهمم دورم چه خبره این رابطه bdsm نبود.

\_د لعنتی من نبودم اون خودش خواست

+خفه شوووو سره من داد میزنی آشغا...

با گریه داد زدم

\_نمیخام عذاب کشیدننت رو ببینم بگو واست چیکار کنم لعنتی

مثل روانیا دستاش میلرزید و داد زد

\_برش گردون

با حرفش گریش گرفت آرتین با خشم نگام میکرد برام مهم نبود امروز یا من میمردم یا نگین دلش باهام صاف میشد.

آرتین میخواست بیاد ستم که نگین گفت

\_وایستا

اومد نزدیک من و گفت

\_میخای فقط ازم خلاص شی یا میخای دیگه زجر منو نبینی؟

اشکامو پاک کردم و گفتم

\_هردوش

آرتین نشست لبه تخت و گوش میداد فقط.

\_شرط داره

با خوشحالی گفتم

\_چه شرطی نگین

\_اگه یه روز عاشق شدی باهات ازدواج نمیکنی بلکه میمیری تو حق نداری لذت عشق رو بچشی

حق نداری بهش برسی.

خنده از رو لبام محو شد و گفتم

\_اما چی به تو میرسه نگین

کناره آرتین نشست و دستشو گرفت و سرشو گذاشت رو شونش

+میخشمت چون دردی که من کشیدمو میکشی

\_اگه عاشق خودت شدم چی؟

آرتین گفت

+این بحث مسخرتونو تموم کنین

نگین سرشو برداشت از رو شونه ی آرتین و گفت

\_اگه عاشق یه دختر شدی حق نداری باهانش باشی

نگین ساکت شد و در آخر دید چیزی نمیگم گفت

\_اگه اون دختر من بودم که به نفع منه کاری میکنم باهات خودت واسم بمیری.اونوقت قشنگ خالی میشم.

ساکت شدم و تو چشای نگین نگاه کردم.

دوتاشون از اتاق زدن بیرون.

@eshghmeshki

#پارت 53

عشق مشکی

رونا

\_هووووف آراد این بچه چرا خفه نمیشه روانیم کرد

+دیگه فک کنم سادیسمت داره کار دستت میده بچمونو نکشی

با خنده و کلافه از بچه رو به آراد گفتم

\_امروز باید برم نگین و ببینم گفته باهام کار داره

آراد به بچه که داشت شیر میخورد نگاه کرد

+الهی بگردمش خوابید دختره بابا

سینه رو از دهنش درآوردم بچه رو گذاشتم کنارم و پتوشو انداختم روش.

گوشیمو برداشتم و یه زنگ به نگین زدم و بعده سه بوق برداشت

\_سلام خوبی؟

+سلام یکم اعصابم داغونه این کیانا رو مغزمه

\_خب ولش کن بره.دلتو باهانش صاف کن تا کی میخای ادامه بدی

+میخام ببینمت راجب همین حرف بز نیم.یه حرفایی زده به من

قرارو گذاشتیم و قط کردیم.

ساعتای 4 بعدازظهر بود که آراد خوابیده بود و دستش رو چشاش بود.

کوچولومونم هم خواب بود و اسمش و گذاشته بودیم نیلا.

نگاش کردم و با خودم گفتم ینی اون میخاد چه آینده ای داشته باشه.

آیا اونم اس امی خواهد بود یا نه.

لباس پوشیدم و نیلا هم بیدار شده بود و لباس تنش کردم و بردمش با خودم.

رسیدم سره قرار و بچه چند ماهمو که دوباره تو بغلم خوابیده بود و بوسیدم.

نگین رو نیمکت نشسته بود و فکر بود

نشستم کنارش

\_خانوم شماره بدم پاره میکنی؟

از فکر اومد بیرون و یه لبخند زد

+چه عجب بالاخره من تو رو دیدم

نیلا رو بغلم دید و گفت

+چه بزرگ شده عزیزم

با خنده گفتم

\_این که هنوز کوچولویه هر وقت خندید و بازی کرد باهات بعد بگو بزرگ شده

نگین یهو جدی شد و گفت

+کیانا حرفای عجیبی میزد

من و نگین استاده تغییر حالت یهویی بودیم. با جدیت گفتم

\_چی میگفت؟

نگین نگام کرد و بعد نگاهشو به رو به رو دوخت

+میگه نمیخاد زجر کشیدن منو ببینه و میخاد دلم باهاش صاف بشه و همونقدر که ازش بدم میاد بشم دوستش و اونم دوستم

با جدیت گفتم

\_خب تو چی گفتی؟

+گفتم هیچ وقت دوستم نخواهی شد

با خنده گفتم

\_کسخل مالیاتی

مثل خودم خندید و گفت

\_بد گفتم؟

صدامو جدی جدی کردم و همونجوری که بچه رو پام بود دستمو گذاشتم زیر چونش و سرشو آوردم بالا

\_کیان برنمیگرده هر غلطی که کنی کیانی دیگه وجود نداره از زندگیت لذت ببر و کیانا رو ببخش

نگین سرشو انداخت پایین و به کفشام خیره شد.

چکمه مشکی زیبایی پام بود.

کلافه گفتم

+شرط گذاشتم

دوسداشتم تیکه تیکش کنم.

پاشدم و گفتم

\_کجا میری؟

با خنده گفتم

+بریم رو چمن بچه رو بذارم رو چمن بعد خودمونم بشینیم رو چمن حرف بزیم باهات بلکه بتونم چیزی تو اون کله پوکت فرو کنم

نشستم رو چمن و اونم نشست و نیلا رو گذاشتم رو چمن با تشکش

یکم گذشت و رو به راه که شدم گفتم

+خب میگفتی شرطت چی بود

اضافه کردم

+آروم حرف بزن این بیدار نشه جیغ جیغ نکنی.

سرشو تکون داد و گفت

\_شرط گذاشتم اگه یه روز عاشق شدی حق نداری بهش بررسی

با تعجب نگاهش کردم

+خیلییییی کسخلی نگین عزیزم تو بردگیت و بکنی قشنگتری

\_آرتین و یکمی دوسدارم

+بچسب به آرتین کیانا رو ولش کن.

نگین یکم فکر کرد و گفت

\_تو وجودش چیزایی شبیه کیان پیدا کردم که دوسشدارم

دو طرف سرمو با دو انگشتم گرفتم و رو بهش

+نکته خوبیه

نگین متوجه کلافگیم شد و گفت

\_باشه این بحث و همینجا تمومش میکنم و کیانا رو ولش میکنم و میچسبم به آرتین.

دستامو گرفتم سمت بالا و با لحن مسخره بازی گفتم

+هدفتم از ساختن این چی بود؟

نگین زد تو بازوم و با خنده گفت

\_کوفت خو گفتم گوش میدم به حرفت دیگه

+امیدوارم

بعدش با یه چشمک گفتم

\_با اربابت درست حرف بزن ضعیفه

نگین یکم ساکت شد و به سکوتش خندیدم و فهمیدم مازوش همین لحظه فعاله و سادیسمش خاموشه.

با یکم مکث گفتم

+دوسداری سگه من باشی؟

حالت دفاعی گرفت و با مسخره بازی گفت

\_گو تو بخور

بعد انگار چیزی یادش اومده باشه گفت

\_آرتین نمیدونه من اسلیوم هستم

غش کرد از خنده و منم گفتم

+بهش میگم جرت بده بعدش میفهمه

خندیدیم و نیلا چشاش و باز کرده بود و داشت نگامون میکرد و یهو زد زیر گریه و سریع بغلش کردم و طفلک ترسیده بود از صدای خنده های ما.

تو بغلم آروم شد و دیدم پارک خلوته

داشتم بهش شیر میدادم که نگین گفت

\_بنظرت به آرتین بگم؟

یکم به نیلا نگاه کردم و موهاشو نوازش کردم و گفتم

+آره دیگه یه عشق مشکی راه بندازین از ما خفن تر

\_گوه نخور رونا عشق مشکی اسمم رمانه

زدم تو پیشونیم و گفتم

+خو اسکل عشق مشکی ینی bdsm بیا برو از خودم نویسنده بپرس

نگین خندید و گفت

\_حالا جلوی نیلا نگو پسفردا میگه سگای من کجان یا مستر میخام.

با حرف نگین دوتامون غش کردیم از خنده

یکم چرت و پرت گفتیم و نگین گفت

\_جونه من بگو نویسنده آرتین و نکشه لعنتی قاتل

نیلا شیر خورد و همونجوری بیدار بود و گذاشتمش رو چمن و گفتم

+نگران نباش

نگین خندید و خودمم خندم گرفت.

بعد از چند دقیقه خدافظی کردیم و به نگین گفتم حتما کاری که گفتم و بکنه.

نگینم که روحیش کلی با من عوض شده بود گفت باشه و رفت.

@eshghmeshki

#پارت 54

عشق مشکی

کیانا

داشتم نا امید میشدم که میذارن برم یا نه.کاش نگین منو میبخشید.

به بدنم نگاه کردم همه بدنم آس و لاش بود و از ترس آرتین که خونه باهاش تنها شده بودم جیکم در نمیومد.

آروم از اتاق رفتم بیرون که دیدم رو میل دراز کشیده دستم رو پیشونیشه و رفتم آب بخورم.

داشتم پاورچین پاورچین میرفتم سمت آشپزخونه که آرتین بیدار شد

+چیکار میکنی ج...جنده؟

\_هییییییی

آرتین

خواب خواب بودم که حس کردم صدا میاد و سریع برگشتم سمت آشپز خونه و دیدم کیانا داره میره تو آشپزخونه.

رو بهش گفتم

+چیکار میکنی ج...جنده؟

نگام کرد و ترسید و گفت

\_هییییی

ادامه داد

\_بخدا تشنم بود ارباب

یکم با پوزخند نگاش کردم و گفتم

+عه خو پس نیاز داری به آب

یکم اذیت کردنش حال میداد.رفتم جلوش وایستادم و کشیدم پایین شلوارمو

+دهنتو باز کن تشنگیت و رفع کنم

با گریه گفت

\_توروخدا نه

موهاشو گرفتم تو مشتم.داد کشیدم سرش که همزمان با داده من دره خونه هم باز شد و نگین اومد تو.

+آشغال میگم باز کن دهننتو

نگین درو بست و یه هوف کشدار گفت و اومد سمت من و اول خشک شد رو زستم و یکم که گذشت همونجوری که بهش خیره بود گفت

\_داشتی چیکار میکردی عزیزم؟

کیانا فرصت و مناسب دید و سریع غیب شد.

به نگین نگاه کردم و گفتم

+هیچی یکم اذیت

\_کافیه آرتین میخام ولش کنم بره

+من که موردی ندارم

\_خوبه

کیانا آروم نزدیک نگین رفت و با خوشحالی گفت

\_ینی آزادم دیگه؟

نگین نیمچه لبخندی زد و نگاش کرد و سرشو تکیه داد و گفت

+میبخشمت واسه همین میذارم بری.برو وسایل هاتو جمع کن یه مقدار پول هم بهت میدم.تویی و زندگی خودت.

کیانا اول شکه شد ولی بعدش اومد سمت نگین تا بغلش کنه.جالبه اومده جلادشو بغل کنه.

بغلش کرد و منم نگاشون میکردم.

بدون نگاه کردن به من دم در رفته بود تا بره که نگین گفت

+موفق باشی عزیزم



نفهمیدم چی شد این به این گفت عزیزم.بعید بود ازش.حتما کسی باهاش حرف زده و اینم کوتاه اومده.تو این یه سال نگین و یکم شناخته بودم.

تو فکر بودم که دیدم کیانا نیست و فقط من و نگین خونه ایم.

eshghmeshki@

#پارت 55

عشق مشکی

آرتین

سکوت خونرو فرا گرفته بود.نگین داشت نگام میکرد و یکم بعد گفتم

+چی شد که ولش کردی گفته بودی که اون خیلی زجرت داده

نشست رو مبل و شالش و درآورد

\_تهش هیچی نبود برای همین ولش کردم

+خب.پس منم باید برم دیگه

چشاش تو چشم فقل شد

\_من دوستت دارم آرتین کجا بری

با خنده گفت

+ برم بمیرم دیگه

پاشد اومد نزدیکم نفسامون به هم میخورد

یه سوال ذهنم رو مشغول کرده بود و ازش پرسیدم

+تو علاوه بر میس اسلیوم هستی؟

جوابم و نداد فقط جلوی پام زانو زد و پاهامو بغل کرد.

گریه چشاش و خیس کرده بود و دستمو گذاشتم رو سرش و نوازشش کردم و گریش آروم آروم بند اومد و از پایین نگام کرد و گفت

\_باعث افتخارمه اسلیو تو باشم

با جملش فهمیدم اسلیو هم هست.

+پاشو

سریع پاشد و جلوم وایستاد.

گردنشو محکم گرفتم و کشیدمش سمت خودم همونجوری که فشار میدادم و اون سعی داشت دستمو باز کنه گفتم

+اگه میخای با من بمونی باید تا تهش باشی

گلوشو ول کردم و به سرفه افتاد و فهمید بگه

\_چشم

بغلش کردم

(نگین)

از بغلش اومدم بیرون و گفتم

+دوستت دارم

انگشت اشارشو کشید رو گلوم آروم و همونجوری که نفس نفس میزد گفتم

\_منم دوستت دارم

خندیدم اونم گفت

\_زهرا مار چرا میخندی؟

جلوی دهنمو گرفتم تا جلوی خندمو بگیرم ولی گفتم

+آخه سره به انتقام با هم آشنا شدیم خنده داره دیگه

آرتین سعی کرد جدی باشه نتونست و خندید و گفت

\_خب اینم به مدل آشناییه

دوتامون خندیدیم و موهامو گرفت و برد سمت تخت تو اتاق

وسط راه گفتم

+فکر نمیکنی خیلی محکم گرفتی؟

ریز خندیدم

خندید و گفت

\_مرض اگه گذاشتی جدی باشم دختره پرو

همونجوری که میخندیدم پرتم کرد رو تخت و موهام پخش شد رو تخت

+ای شیطونک الان که لختت کنم بک...نمت میفهمی

\_نچ نمیذارم

یه هوف کشدار کشید

+تا حالا با سوئیچ نبودم خدا به خیر بگذرونه

خندید و منم خندیدم.

( 4 سال بعد )

رونا

نیلا: مامان رونا

نگین نگاهش کرد و نگاه بچه خودش هم کرد.

آراد و آرتین داشتن با هم حرف میزدن.

eshghmeshki@

#پارت 56

عشق مشکی

بچه ها داشتن بازی میکردن و مشغول بودن.

یه آهنگ گذاشته بودن تو پخش و من و نگین داشتیم آشپز خونه رو رو به راه میکردیم.  
آراد اومد نزدیکم و یه بوس زد رو گردنم و آرتین رفت سمت نگین و آروم از پشت بغلش کرد.  
آراد پیشنهاد داد

+افتخار میدی عشقم؟

خندیدم و آرتین به نگین گفت

xبرقصیم؟

دستمو گذاشتم تو دست آراد و رفتیم وسط.

نگین دستشو گذاشت کناره لب آرتین و آروم بوسش کرد.

بچه هامون خیره به این منظره بودن و آراد گفت

\_نیلا زود حیاط بدو

نیلا زود رفت تو حیاط و آرمان هم دنبالش.تو خونه آرتین بودیم.قصر بود خوشنون.

فقط صدای آهنگ میومد و هر دو خانواده رفتیم وسط.

نگین رقص نور رو روشن کرد و نورای رنگارنگ افتاد رومون با ریتم آهنگ.

تو هر جای دنیا باشی دوستت دارم

همزمان من و نگین به آرتین و آراد گفتیم دوستت دارم

تو نمیدونی بعده تو چه حالی دارم

چه حالی دارم

چه حالی دارم

نگاه آراد کردم

قصه گو...

نگاه آرتین کرد

از آرتین لب گرفت.

نگاه آراد کرد از آراد لب گرفت و آهنگ شروع شد دو خانواده خوشبخت....

آهنگ شروع شد و شروع کردن رقصیدن

چی شد اون روزای خوب

پرسه تا دمه غروب

اون همه رویا کجاست

که لبای ما بی صداست

بارون که میباره

یاد تو میوفتم

یاده تو میوفتم

یاده تو میوفتم

یاده تو میوفتم

کاش حرفامو به تو نمیگفتم

نمیگفتم

نمیگفتم

نمیگفتم

با یه چرخ جاها عوض شد و آرتین و رونا با هم میرقصیدن و نگین و آراد با هم.

چی شد اون روزای خوب

پرسه تا دمه غروب

اون همه رویا کجاست

که لبای ما بی صداست

خونشون رفتن و آراد چشای رونا و بست و بچشون خواب بود آروم آروم بردش سمت اتاق قرمز

آرتین چشای نگین و بست و بردش آروم آروم تو اتاق قرمز

دوتاشون پرت شدن رو تخت هم رونا هم نگین توسط شوهراشون

بچه هر دو خواب بود

نگین خندید

رونا هم خندید

آراد گفت: زندگی من تو و نیلایین بریم که داشته باشیم یه عشق مشکی دیگرو

آرتین گفت: زندگی من تو و آرماین بریم که داشته باشیم یک عشقبازی جذابو

نگین خندید گفت

+بزن بریم توش....

رونا خندید گفت

+بزن بریم توش.....

مرور میکنم تبه با تو بودنو

با تو بودنو

با تو بودنو

صدای نفسای رونا و نگین و آه هاشون پیچیده بود تو اتاق قرمز

شاید دیگه رویاست بگیری دست منو

لباشون رفت رو هم دیگه هر دو خانواده....

نگین زیر آرتین جیغ میزد و ناله میکرد.

رونا زیر آراد آه میکشید

بعد سک.س و خالی شدن دوتاشون نگین به آرتین گفت

\_دوستتون دارم سرورم

بعد از سکس رونا به آراد گفت

+زندگی من شمایی

و هر دو مردها لبای زناشونو بوکیدن

(پایان)

eshghmeshki@